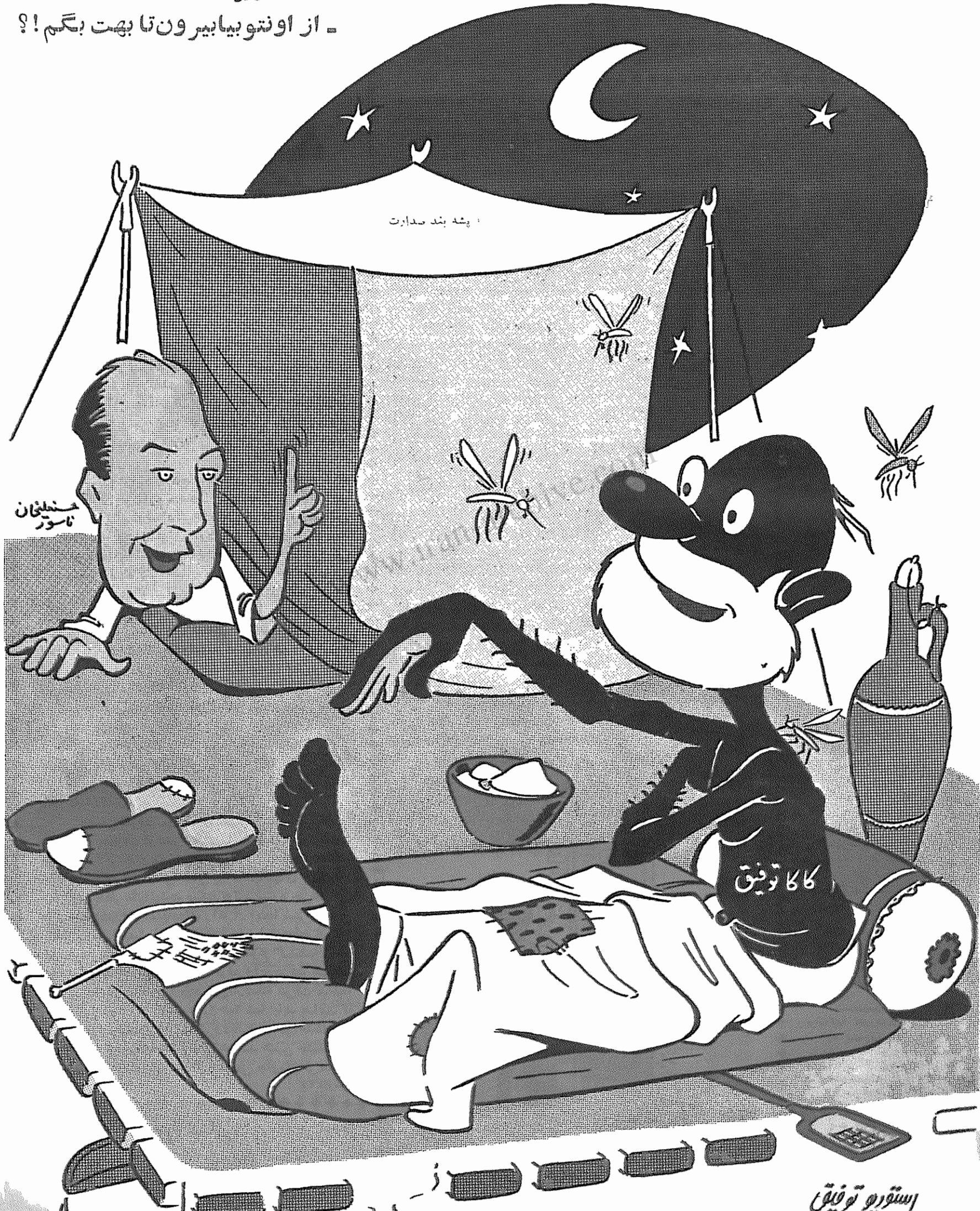


حسنعایخان صدراعظم :
« مثل اینکه تنبت میبخاره ؟ .. »

کاکا توفیق :

« از اون تو بیابیر ون تا بهت بگم ! ؟ »



« از اخبار همه هفته جراید »

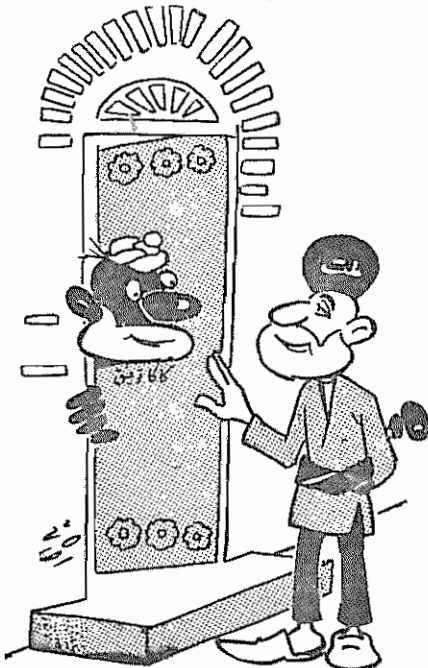
ورود و خروج

شنبه - جناب آقادر کتر حسن ارسنجانی سفیر کبیر دولت شاهنشاهی در ایتالیا از رم به تهران آمدند !
یکشنبه - جناب آقای دکتر حسن ارسنجانی سفیر کبیر دولت شاهنشاهی در ایتالیا به رم برگشتند!
دوشنبه - جناب آقای دکتر حسن ارسنجانی سفیر کبیر دولت شاهنشاهی در ایتالیا از رم به تهران آمدند !

سهشنبه - جناب آقای دکتر حسن ارسنجانی سفیر کبیر دولت شاهنشاهی در ایتالیا به رم برگشتند!
چهارشنبه - جناب آقای دکتر حسن ارسنجانی سفیر کبیر دولت شاهنشاهی از رم به تهران آمدند !
پنجشنبه - جناب آقای دکتر حسن ارسنجانی سفیر کبیر دولت شاهنشاهی به رم برگشتند !
جمعه - (بعلت تعطیل آژانسهای هوایی در ایتالیا آقای دکتر حسن ارسنجانی سفیر کبیر دولت شاهنشاهی تا نصف راه را باماشین بطرف ایران برگشتند)

برای رفع ارزانی گوشت!
چون بارفتن هیئت نمایندگی ایران به ترکیه برای خرید گوشت بمقامات ترکیه ثابت شد که گوشت در آن کشور خوارترین و بی ارزشترین جنس ها میباشد لذا تصمیم گرفتند هرچه زودتر یکی از شهرتاران سابق را به ترکیه ببرند تا در مدت کوتاهی به گوشت آن کشور «رونق اقتصادی» ببخشند و قیمت آن را به قله اورست برسانند! مقامات ترکیه در صورت لزوم چند قصاب هم از تهران خواهند برد.

۱۶۰ عابر پیاده جریمه شدند.



ملت داداش چرا چندروزه از خونه بیرون نیماي ؟
کاکا ما پیاده ها بیرون نیائیم بهتره !



داستانی از اوپک

بعد از نود و بوقی که از تشکیل سازمان « اوپک » میگذرد و بنده و شما همین جور در قلیه انتظار نشستیم که این تشکیلات پر طمطراق امتیارات حقه ما را از کمپانیهای نفت بگیرد و فرجی در امور مالی ما حاصل بشود تازه کاشف بعمل آمده که :

«مسئله مهمی که اوپک امروز با آن روبرو است همانا ایجاد هماهنگی بین نظرات کشورهای عضو میباشد چون کشورهای عضو اوپک بعلت شرایط خاص و داشتن احتیاجات متفاوت ، توقعات مختلفی از اوپک و در واقع از کمپانیهای نفت دارند و بهمین دلیل هم جلسه قبل وزیرای مسؤل نفت کشورهای عضو اوپک که در ژنو تشکیل شد به نتیجه نرسید .»

میگویند مردی دچار بیماری گردیده و در خانه بستری شد و چون آدم متخصصی بود بجای یک دکتر دو دکتر برای او آوردند. دکترها وقتی به تخت خواب مریض نزدیک شدند فوراً دستهای خود را بر زیر لحاف او بردند تا بیضش را معاینه کنند. چند لحظه ای که گذشت دکتر اولی گفت دستش زیاده داغ خیال میکنم سه درجه تب داشته باشد. دکتر دومی گفت اشتباه می کنید دستش خیلی سده خیال میکنم دو درجه ضعف داشته باشد! بهر حال چون اختلاف عقیده پیدا کردند تصمیم گرفتند از « درجه » استفاده کنند ولی وقتی خواستند دستهای خود را از زیر لحاف بیرون بیاورند متوجه شدند که بجای نبض مریض، این نبض اون را گرفته، اون هم نبض این را!

حالا نقل کشورهای عضو اوپک است که عوض گرفتن حق صاحبان نفت از کمپانیها، مرتب جلسه تشکیل میدن تا اختلافات خودشان را از بین ببرند! ساده تر عرض کنم؛ این یکی نبض اون یکی را گرفته اون یکی هم نبض این یکی را. حالا این وسط کار مریض مادر مرده بکجا بکشد با خداست .

راستی بکوقت سوء تفاهم نشو.؟! بنده این مطالب را بر سبیل حکایت نوشتم نه بر سبیل شکایت، چون شخصاً معتقدم که اگر کار اوپک خدای نکرده از مرحله حل اختلاف خودشان تجاوز کند و مزاحمتی برای کمپانیهای نفت ایجاد نماید این خطر ما را تهدید میکند که کنسر سیوم چی ها نفت ما و این شندر قاز استفاده ای را که از اینجا میبرند زمین بگذارند و احتیاجات نفتی دنیا را با استفاده از نور خورشید بر طرف کنند! از این موضوع گذشته. رفع اختلاف و کدخدانمشی و انطباق توقع و این حرفها خودش یک کار عمده است، چرا ما در این کار عمده شرکت نداشته باشیم؟ اصولاً این موضوع را همما شما باید بنادید که درآمد ما از نفت هر قدر بالا برود باز تمام خواهد شد ولی آن چیز که هیچوقت تمام نخواهد شد همین جلسات رفع اختلاف اعضای اوپک است که خداییش جاودان تر کناد!

« کاکا توفیق »
هوا نشناسی!

هزار مرتبه دادی خبر روضه هوا
هزار حرفی که یکبار در نیامد راست
هوا شناس نه ای دلبر احط این نجاست
اگر همیشه خطا بود پیش بینی تو

« تکمیل طالار علنی مجلس و سفرمخانه به وزارت آبادانی
ومسکن واگذار شد. » جراید

سفره

گفت: در مجلس شنیدم تازگی
« سفره خانه » نیز دائر میکنند
گفتش: خواهند حالیشان کنند
سفره را دارند حاضر میکنند؟!!

« گرما کارمندان دولت را کلافه کرده و اغلب کارمندان
کت و شلوار و کراوات را کنار گذاشته اند. » - جراید

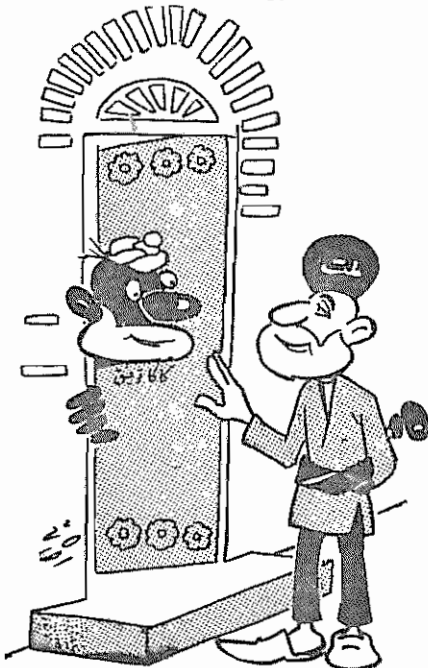


- تو هم از گرما کت و کراوات را کنار گذاشتی ؟!
- نه بابا کراواتم و کت من قصابه وا کرد کموتوبقانه در آورد تازه
دوتا طلبکار دیگه هم نبش کوچه دارم !

اعتراض ناوارد!

در حاشیه اعتراضات دامنه داری که در اکثر نقاط کشور وسیله دانش آموزان به دروس فیزیک و جبر شده خبر نگار فرهنگ ما گزارش میدهد که ممکن است « بارم » نمرات فیزیک تغییر کند و به سؤالات آسانتر بیشتر نمره بدهند ولی چون جبر با سالهای پیش فرقی نداشته مسؤلین اعلام کرده اند دانش آموزان بهر امتحانی میتوانند اعتراض بکنند جز جبر!

۱۶۰ عابر پیاده جریمه شدند.



ملت داداش چرا چندروزه از خونه بیرون نیماي ؟
کاکا ما پیاده ها بیرون نیائیم بهتره !

روز نامه فتکاهی

تربیت

انتقادی-اجتماعی سیاسی

تأسیس: ۱۳۰۱

چهل و سومین سال انتشار
(هجدهمین روزنامه ایران)

اداره: تهران
خیابان اسلامبول - شماره ۱۲۸

تلفن: ۳۹۱۳۳
عنوان تلگرافی:
« تهران - روز نامه توفیق »

چاپ: رنگین
باغ سپینلار تلفن ۳۹۱۸۵

امور هنری توسط:
« استودیو توفیق »

نقل و اقتباس مندرجات این روز نامه در مطبوعات، راه پوها، تلویزیون ها و هر کجای دیگر بهر نحو و بهر شکل اکیداً ممنوعست و کلیه حقوق منحصراً بر روز نامه توفیق تعلق دارد .

بهای اشتراك

یکساله: ۴۰ تومن
ششماهه: ۲۲ تومن
برای کلیه کشورهای خارج (با پست زمینی):
یکساله: ۴۵ تومن
ششماهه: ۲۵ تومن
(با پست هوایی):
بهای اشتراك با ضافه مخارج پست هوایی آن
بهای اشتراك تقدأ دریافت میگردد.

فراری!

«عوج بن عنق»



سر چهارراه مخبرالدوله رسیده بودم. حس ششم بمن هشدار میداد که گوش بزنگ باشم چون خطری را در چند قدمی ام حس میکردم. چراغ عبور پیاده‌ها قرمز بود و مردم منتظر بودند که سبز شود و از خیابان رد بشوند.

چند دقیقه بعد چراغها سبز شد و درست در همان موقع که من سومین قدم را در داخل خیابان بردم میداشتم ناگهان از روبرو تنه محکمی خوردم و بهوا پریدم، تعادل را از دست دادم و بعد از اینکه کمی عقب عقبی رفتم، مثل چونه خمیر تالایی نقش بر زمین شدم. مردی که بمن تنه زده بود همانطور سریع از بین جمعیت گذشت و در يك لحظه مثل بخار ناپدید شد. یکمربه بخود لرزیدم و بی اختیار سرم بطرف صدائی برگشت: آجانی دست بباطوم از آنطرف خیابان چشم بمن دوخته فریاد میکشید:

«ایست... ایست!»

فضیه برای صورت معما پیدا کرده بود. تصمیم را گرفتم و سرعت خود را جمع و جور کرده از روی زمین بلند شدم... فکر میکردم اشتباهامورد سوءظن واقع شده‌ام. فرصت داشت از دست میرفت و آجان هر لحظه نزدیکتر میشد با اینکه بیگناه بودم ولی طبق سنت آباء و اجدادی پاکذاشتم بفراور - د - بدو!

... صدای ایست - ایست آجانه چهار پنج نفر از آجانهای دیگر را هم که توی قیوه‌خانه بودند متوجه کرد و ناگهان حس کردم گله‌ای از آجان، سوت زنان و ایست - ایست گویان مثل لشکر سلم و تور در تعقیب من در حرکت است! ... با احساس نزدیک شدن خطر نیروی زیادتری پیدا کرده بودم و چون در همان لحظه اول کشفایم را که پاشنه‌اش خوابیده بود جا گذاشته بودم، با جوراب مثل «سگ تاتوله» خورده، برق آسا از توی خیابان بطرف میدان بهارستان میدویدم! صدای سوت آجانها و حرکت دسته‌جمعی آنها باعث شده بود که هاشینها کنار بزنند و راه بدهند. ... سکوت عجیبی همه‌جا را فرا گرفته بود مردم با بخت و حیرت انگشت بدهان ناظر این جریان بودند!

وارد میدان بهارستان شدم. صدای سوت آجانها باعث میشد که هر ثانیه بر تعداد آنها اضافه شود - از در و دیوار و هر

سوراخ سببه يك آجان بیرون می‌پرسید و پس از خوش و بش با همکارها، سوتش را در می‌آورد و او هم سوت می‌زد و ایست میداد! با همان سرعت از پیچ بهارستان بطرف مسجد سپهسالار پیچیدم و یکدفعه حس کردم يك فولکس واگن در چند قدمی من با سرعت سرسام آوری دارد می‌آید و تویش هم چهار پنج تا از آن آجانهای درشت دست چین شده با باطومهای لخت نشسته‌اند.

لبه خیابان رسیده بودم، از ترس جان فشاری روی پاهایم آوردم و بایک خیز از روی فولکس واگن که میخواست جلوم بپیچد پریدم (۱) صدای ترمز و ویراژ فولکس واگن بلند شد و چون سرعتش زیاد بود منحرف شد و صاف رفت توی جوی آب! وارد کوچه پشت مسجد شدم و بیادم آمد که خانه یکی از رفقایم همان نزدیکه‌است. بر سرعتم افزودم و از پیچ کوچه گذشتم: جلوی خانه رفیقم رسیدم. خوشبختانه در باز بود. نگاهی به پشت سرم انداختم - چشمتان روز بدن بیند! سیلی از آجان در حالیکه مرتب باطومهایشانرا روی هوا تکان تکان میدادند سرعت برق مثل مور و ملخ بطرف من می‌آمد!

مضطرب وارد خانه شدم و «کولون» در را محکم از پشت انداختم و همانجا تکیه دادم... بلا - فاصله صدای رفیق بلند شد که: - چه بابامگه دنبال کرده‌ن؟ کفشها توی کوفه؟ هن هن کنان بر گشتم و بهش گفتم:

- دستم بدامن، آجانها میخوان منو ببرن کلوتری! یه

چیزی هزار پست در! بعد با عجله رفتم ته راهرو و... «رادیا تور» را که کمی اش هم سر رفته بود (!) خالی کردم و بر گشتم و بار رفیقم رفتم بالای پشت بام و از آنجا یواشکی مشغول بررسی وضع سوق الجیشی میدان نبرد! شدیم! آجانها مثل اینکه قلعه الموت را بخواهند فتح کنند دور تا دور خانه را محاصره کرده بودند.

یکی از آجانها که بلندگوی راهنمایی همراهش آورده بود آنرا جلوی دهانش گرفته بود و مرتب شعار میداد و اخطار میکرد: **«فراری توجه کند!... فراری توجه کند!... تمام راهها مسدود است. تلاش برای فرار بیهوده است، بعنوان فسرار از چنگ عدالت و تحرک سایر مردم علیه مقررات دولتی تحت تعقیب هستی خودت را تسلیم عدالت کن!... فراری توجه کند... فراری...»** رفیقم با آرنج توی پهلویم زد و گفت:

- موضوع از چه قراره؟ گفتم - نمیدونم والله، منو با يك بی‌پدر و مادر دیگه (؟) عوضی گرفتن و میخوان تسلیم عدالت کنن! - میخوای من برم باهاشون صحبت کنم و آشتی تون بدم! - نه بابا، ممکنه تو رو هم عوضی بجای من بگیرن و خدمت برسن! نگاهی به پائین کردم دیدم آجانها سپاه را پس و پیش میکنند و به «آرایش جنگی» پرداخته‌اند! صدای بلند گودومر تبه بلند شد که: **«فراری توجه کند!... فراری توجه کند!... مقاومت بیهوده است... خانه را تصرف**

«با یونجه، حنای تقلبی می‌ساختند»



الاغ - داداش به حنائی بده که یونجه‌ش زیاد باشه!

بیات تهران

دلم را بردی ای دلبر، تو با شکل قناس خود براحت خرج کردم از نفی اسکناس خود برای آنکه کیرم کادومی از بهرت ای مه رو گرو بنهاده‌ام دیشب همه رخت و لباس خود دم گود عربها خانهات را وقتیکه جستم

شدم دیوانه، کم کردم جیگر، هوش و حواس خود «تقاص» هر چند با ساده ولی باسین نوشتم من بهر چوری شده من میکشم از تو تقاص خود خوش آن روزی که با کاری میرفتیم «سدملك خاتون» تو هر هر میزدی، منم بودم مشغول لاس خود تراشیدی چرا با تیغ، طاق ابروانت را کشیدی باعداد ابروی تیز همچو داس خود کرایه‌خونه پس افتاد و صاب خونه جوابم کرد منم دادم به سمسار مفت مفت رخت و اثاث! خود به پرچانه ز شرح عشق با زیبا بگفتم من بگفتا این غزل را او در اشعار جناس! خود

خواهیم کرد!

دیدم عجیب قشقرقی به پا شده: از سر تاته خیابان آجان و مردم درهم میلولند و مرتب قوای تازه نفس میرسد و تعداد آجانها زیادتر میشود. اولین آجانی که بمن ایست داده بود مثل فرمانده لایقی مرتب سایر آجانها را پس و پیش میکرد و دستپايشانرا بهشان میگفت. دیدم اگر یک خورده دیگر رویم را زیاد کنم و خودم را تسلیم نکنم از آمریکایک بمب می‌خرند و میندازند توی خونه! حالا خودم جنم، رفیق هم خونه خراب میشه. از پشت سنگر بلند شدم آمد لب پشت بام و در حالیکه دستپايش را بالا میگرفتم داد زدم:

«من تسلیمم! برین دنبال کارتون!!»

در يك لحظه هزاران کله بطرف بالا بلند شد و آجان فرمانده داد زد:

- زود باش بیا پائین!
- من میترسم سر کار... من همین روی پشت بوم تسلیمم!
- قبول نیست، توی قانون «تسلیم پشت بومی» نداریم!

دیدم حرفش قانونیه، داد زدم:

- قبول دارم سر کار، ولی به همین قیله حاجات عوضی گرفتین!... یارو با یکدست بلند گورا از دست رفیقش گرفت و آنرا جلوی دهانش آورد و با دست دیگرش يك شیشکی بمب آسا توی بلند گوست و بعد گفت:

«تاسه میشرم، آگه نیای پائین هر چی دیدی از چشم خودت دیدی!»

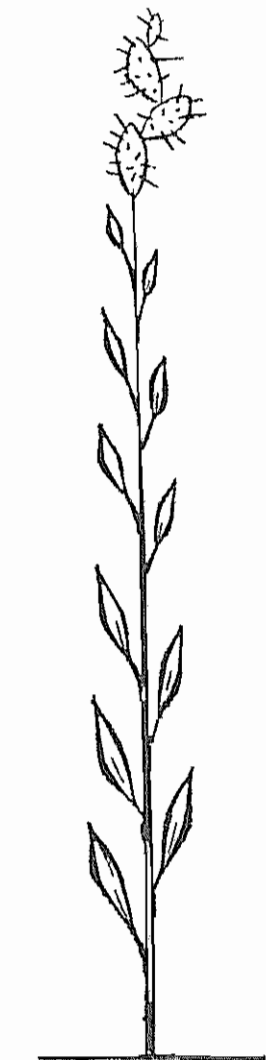
دیدم ای داد بیداد قضیه سخت جدی شده‌است! سر کار با صدای رسائی توی بلند گو گفت:

«یک!»

بار رفیقم خدا حافظی کردم و با عجله از پله‌ها پائین آمدم چفت و بست در کوچه را باز کردم و همچو کس کار گفت «دو!» لای در را آهسته باز کردم، سرم را -



تشریح پیمان



دموگراسی!

بیرون آوردم و خطاب به «سر کار» فرمانده» گفتم:

«من آمدم سر کار، ولی بهمین روز عزیز عوضی گرفتین!»

سر کار با يك پرش برق آسا، مثل موش پس کله مرا گرفت و در حالیکه مثل بیعی دست و پا میزد از توی خانه مرا بیرون کشید و بعد همانطور که «خرخر» مرا بطرف باقی آجانها میکشید گفت: **«گره خرسباه سوخته، خیال میکنی مملکت قانون نداره؟!...»**

خارج از خط کشی، زمین میخوری، با چراغ قرمز رد میشی، فرار هم میکنی؟!... یا لا اله الا تو من جریمه رو اخ کن بیاد!! «پایان»

« لاهیجی »

به آهنگ : « از اون بالا میاد یکدسته حوری همه چادر بر سر، سینه بلوری » بخوانید .

« ی-محرابی »

زاگون

امون ازدست ای زا کون ندانم
بله فرهم کونم زیتون ندانم
موجز تئق و کمی صابون ندانم
معلم مه بزه موجون ندانم
دو کتور بوته آجن موخون ندانم
کینه لیج، داد کونه تنبون ندانم
نهسگ دانم نه گو، هم نون ندانم
که ترس از آفت دورون ندانم

می زا کون لیج کنن امون ندانم
شسته مدرسه ای یکنه کوچیکه
شنم خونه ایته یگچی به کونن
ایته گونه نداشتم پیله دفتر
ایته گونه نخوردیم گوشت ومپی
ایته دیگرس کوچیک موچیکه
می تقصیرم ایته بی میلک وعالم
ولی ایته خوبه دانه نداری

رشت :

« اتوبوسهای قراضه »

کالا جون از ته دل نفرینت
میکنم که گذارت به رشت بیفته
وسوار اتوبوسهای زاناندر زاناندا
بشوی تا بدانی کاسه ماست یکی
چنده !

اگر بخوای سوار اتوبوس
بشوی وی کارت بی اول از همه
باید کارت را ول کنی و بکساعت
مثل سیخ نوبی ایستگه و ایسی تا
سرو کله بکی از اتوبوسهای قراضه
مدل ۵۲ از آن دور پیدا بشه تزه
وقتی که سوار ندی باید یک بکساعتی
هم بنشینی که پر بشه - و وقتی هم
پر شد، مکه حالا حالا میره ... ؟
انقدر نیگ میداره تا حوصلت سر
بره و باشا کرد شوفر دعوات بشه
وقتی باشا کرد شوفر « دعوا گرفت »
بهت میگه :

« بمن چه، راننده ماشین
اونه ... » و اونوقت میری پیش راننده.
راننده تورو مثل توپ فوتال
بشا کردش باس میده و میگه برو پیش
اون - دواره که رفتی پیش شاگرد
شوفر، میگه خوب حالا میریم
تا نیمساعت جواب تو: « خوب حالا
میریم » است؟! - بعد از آن
« اتوبوس » راه مفتحه که چه راه
افتادنی: ... مثل یک عروس (با
فر و فی کامل) و وقتی هم که راه
افتاد - بمقدم نیکر میداه و نفر
مسافر سوار میکنه که دیگر کسی
وسط راه نمیتونه پیاده شه و مسافر
ها در بست میروند تا آخر خط و
اونوقت دوباره پیاده بر میگردند به
محل کارشون ۱۹۱

« تبریز »

« پشتکار سپورخانه ! »

اداره سپورخانه ! این شهر
بقدری پشتکارش چن فراونه ! که
سپورها ساعت هشت صبح و
چهار بعد از ظهر شروع به جارو
کردن خیابانها می کنند و گردو
خاکی راه میاندازند که بمبهای
پنجاه مگاتنی شوروی هم راه
نمیاندازند و ماجرات عبور و مرور
از خیابانها را نداریم مگر اینکه
راه دماغ نازنیمانرا با یک گیره
لباس سفت ببندیم ! کاکا جون،
از قول ما بشهر تازی بگوراستی
راستی که « ساقول » !
« یاخچی کیشی »

لنگرود :

« باغ ملی لنگرود ! »

لنگرود با اینهمه جمعیتش
یک باغ ملی فزرتی هم ندارد و
مردم برای تفریح میروند بد بواری
« آب ریز گاه » شهر تازی یاد کاری
مینویسند! ولی از همه اینها جالب
تر اینکه بعضی از اهالی خوش ذوق،
عکس درخت و گل و سبزه هم روی
دیوار مستراح شهر تازی میکشند
که « بابک تیردوشان » زده باشند!
« بچه لنگرود »



خارک :

« جایزه لای نان »

یکی از ناوائیهای اینجا برای
رفاه حال مشتریان عزیز ! رضایت
ساکنان جزیره خارک دست با بتکار
جدیدی زده بدینترتیب که بهر یک
از کسانی که از اینجا نان میخرند
مقداری گوشت بی استخوان !
جایزه می دهد، و البته برای اینکه
مشتری ذوق زده نشود این جوایز
را لای نان مخفی می کند و مثلا
شما که از اینجا نان خریده اید
سر سفره متوجه می شوید که جوایز
شما پاورچین پاورچین از لایابی
نان می آید بیرون و شروع می کنند
به قر و غمزه آمدن و اونوقت شما
در حالیکه از خوشحالی دار دالتان
بهم میخورند این را بر میدارید و
خاله سوسکه ها را از پنجره
توی کوچه میاندازید!
« حسن هزیمت »

شهرری :

« زرنگی »

چند روزه که هی پشت سرهم
از طرف سازمان آب کاغذ های
چاپ شده باین گندگی میدن که
بابا اگر آب میخواین بدوین که
ماشین دودی آب لوله کشی راه
افتاد ! اگه دیر بجنبین میره و
غفلت موجب پشیمانی است، ولی
ما که گوشمان از این کلکها پر
است گول این کاغذها را نخوردیم
چون میدونیم آب لوله کشی بعم
ما کفاف نخواهد داد !
حالا از کاکا توفیق تقاضا
داریم یک جایزه برای ما بفرسته
که گل کاشته ایم !
« شجاع فیروز آبادی »
آخرین خبر:

قرار است یکعده از باستان
شناسان آلمانی بیایند و خیابان
میر اصفهان را بردارند ببرند
بگذارند توی موزه آثار عتیقه چون
بیش از ۲۰ سال است که این خیابان
احداث شده ولی هنوز اسفالت نشده
« ا - تقوائی »



« تلفنجی »

شدیم از وضع سمنان ما کلافه
خرابه جملگی، چون رقیه !
« آق دالی »

که اوضاعش بودیم دیم دارام رام!
نه از اسفالت و لوله « برده بهره
بودخاکش فراوان، تابخواهی!
« علی اصغر - ی »

امان از دست برق مردم آزار!
تیلیفون میکنه قورقور قورقور!
ولی گردیده سیمش تیکه پاره!
« ا - صادق »

که وضعش درخرا بی خوبه اینجا!
ز آب لوله هم هیبتا هیبتا!
برای « گوشت آبگوشی » دوانیم!
« م - شهکوبزاده »

که لطف بیشتر بر ما باشی!
من از اصطهبانات دارم شکایت
بشهر تارش بده یک نمره بیست!
بدکار هر چه میخوای زنده موج!
« س - ا - طفرائی »

بیا پس بشنو از مسجد سلیمون
که گاوخرد در آنجا در چرا هست!
بجون تو نه، چون بانو آفت!
دیگه عرض تموم، گوش رو بگذار
« ج - اسمادی »

که اینجا معدن هر گندوبوی است
که گشته پیشه اش بی بندوباری
لجن پر گشته توی جوی آبش
« مش محمد »

مقر پادشاهانست اینجا
که اکنون وضع آن خیلی غمین است
نه حرف راستی را می توان زد!
« بیج چانی صفهون ! »

(کاکا داداش جون اینجا از اونجا صفهان تره !)

« جواب کاکا : »

« الو، ای جمله گوسی بدستان
شنیدم شکوه ها تا نرا هم الان
ولی البته اینجا خیلی کم بود
فقط قدری زرنج و درد و غم بود
که باشد رنج و غمها بی نهایت
همه دارند از « اوضاع » شکایت
الهی کارملت رو براشه
کره از کار مردم جمله واشه

خدا فظ

سزوار :

« خیابانهای خجالتی »

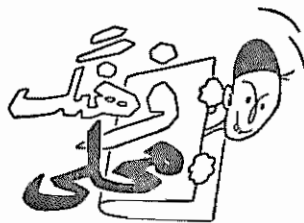
کاکا جون: از آن وقتی که ناف مرا بریدند یاد می آید که
اسفالت خیابانهای این شهر خجالتی بوده اند و قوه گریز از مرکز
داشته اند .
تمام خیابانهای شهر باسم اینکه مردم خودشان باید آنرا
اسفالت کنند مثل جگر زلیخا سوراخ سوراخه در عرض تادلت بخواد
زمینهای بیرونی مصرف خارج شهر اسفالت (چون مال خود شهر تار
وفامیلهاشه)
پر روزی یکی از همین چاله ها با آب رسید (ا) و از لطف شهر تازی
مردم صاحب آب شدند !
« جوجه کاکلی »

« بندرعباس »

قطعه ادبی !

« انتظار »

راستی ... کاکا جون ...
تو تا بحال انتظار کشیده ای اگر
هم کشیده ای یک روز بوده ... یا
دوروز یا فووش یکماه ...
ولی ما اینجا مدت هاست که داریم
انتظار می کشیم ... اوه ...
و دیگر آفتابه سیرمان لبریز شده
میدانی چرا گفتم آفتابه ...
برای اینکه انتظار ما برای آب و
برق شهر رشته ...
.. کاکای عزیز ... اکنون
مدتها از آنروز گذشته ...
روزی که بماء عمده آب و برق دادند
و خدا میداند چند روز و چندماه
چندسال دیگر هم خواهد گذشت
بای بای عشق من !
« دو عباسی »



« فرهنگ قمری »

- ❖ ساک - آب بینی !
- ❖ فرقون - دیگه !
- ❖ قنبد - کلم قمری !
- ❖ تنگیله - کوزه شکسته !
- ❖ خره - لجن !
- ❖ آلا - نوبت !
- ❖ سرکو - هاون !

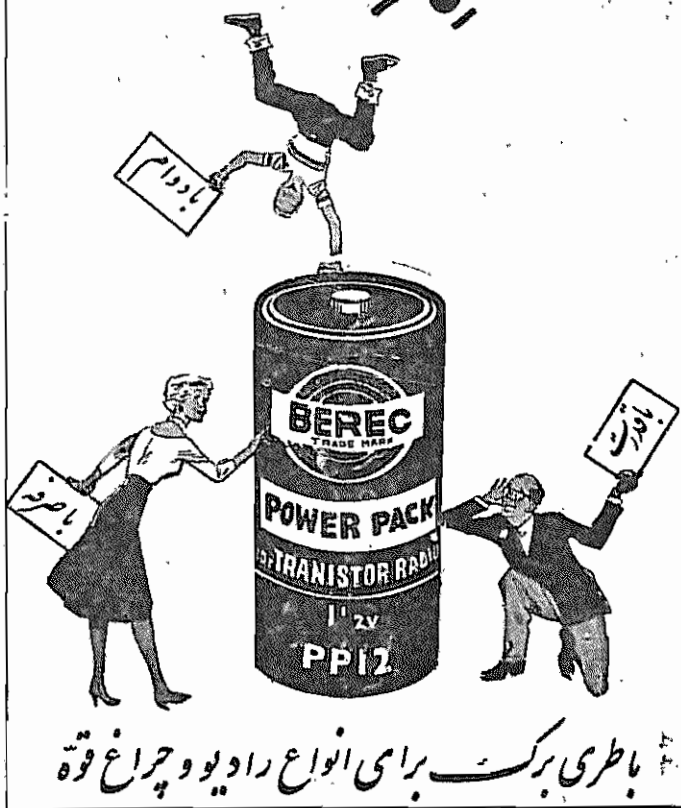
« محمود شمس »

« فرهنگ اصطهبانات »

- ❖ چیل - دهان !
- ❖ لیویر - لب !
- ❖ کلپک - سوسمار !
- ❖ مسکه - کره !

« ا - طفرائی »

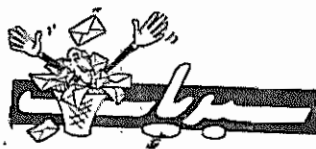
باطری بزرگ ساخت انگلستان



باطری بزرگ برای انواع رادیو و چراغ قوه

باطری بزرگ

ای بزرگ عالم چراغان شد ز تو نور در دنیا فراوان شد ز تو
کرده ای روشن برایم راه را تا بینم من براهم چاه را
آفرین، صد آفرین بر نورتو آفرین بر قوه مشهور تو
ایکه دنیا را منور کرده ای راست راستی پاک محشر کرده ای



«کابینه توفیق!»

آقای ع - جهان دیده مخ
ندیده از محل اقامت خود يك لطیفه
فرستاده اند که جهت اطلاع
خوانندگان درج میشود:
«شب تابستان بود در تیمارستان
دو نفر دیوانه بالای بام خوابیده بودند.
اولی گفت رفیق تو میدونی ستاره های
آسمون چندتا ست؟ دومی فکری کرد
و جواب داد: صدتا. اولی باعصبانیت
فریاد زد:
- کره خردی دیوانه! این ستاره ها
چهل تا هم بیشتره اونوقت تو میگی
صدتا!!»

اینکه میگویند رنگ قرمز
اختلال حواس می آورد زیاد هم بیربط
نیست. ملاحظه بفرمائید آقای
«فیل الشعراء فی بلدالشیراز» با
مرکور کرم چیر سرورده اند:
«اکرمخ داشتم بی پول بودم
ولی حالا، بالاخانه ام را اجازه
میدهم پولش میگیرم»
- قابل توجه نوابغ بی پول و
یله!

آقای در علی فراشاهی
یزدی که اسمشانهم مثل کوششان
درازاست میفرمایند:
«بگواز قول من با اون الاغ های کا
چون

دیریم دیریم دیریم دیریم دیریم دیریم دیریم
لبودندان خود را کن نمایون
که تانهم کنم عرع کا کاجون!
- اتفاقاً هیچ احتیاجی نیست
که خر کا کالبودندانش را نشانت
بدهد چون نشان نداده خودت دو بیت
عرع کردی؟!»

اینطور که «بوسه می آید
آقای «خرچسونه» خوب شعر
میگویند!
«چه خوش باشد که بعد از روز کاری
رویم با هم کمی کاری سواری»
«پس آب» این ستون شعر
آقای ابولقاسم صادق است که شعر
مرحوم خاقانی «هان ای دل عبرت بین»
را مثل «ایوان مدائن» خراب
کرده و فرموده:
«یکشب توی استانبول، ویسکی منو
مهمان کن
چون بار دوم منم ویسکی بکنم
مهمان!
از کس کبری ناسور، مائیم کمی
دلخور
باشنگ زخم بر سر، چون طبل شود
داغان!»

اون سنگ را که الان
مدتی خدا به مخات زده؟!
«مارمولک»

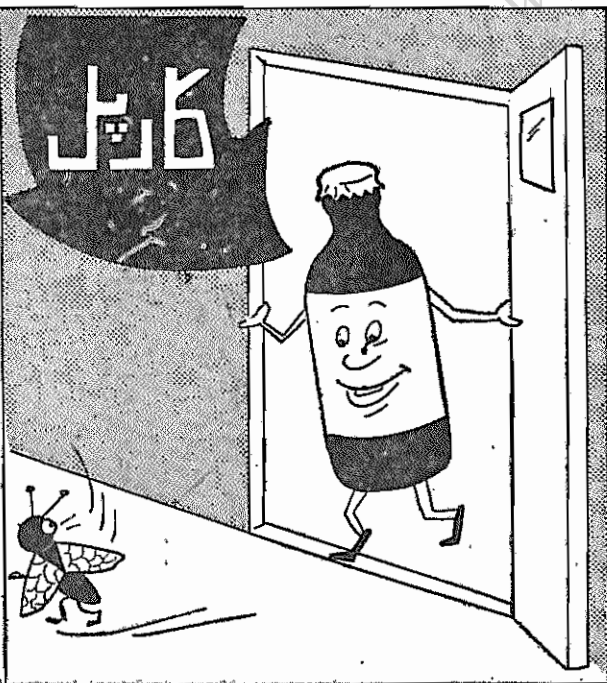
اعلان:

۱ - کم و خوشمز و مزخرف!
بنویسید.
۲ - امر کاریکاتورها تون هم
مثل شعرها تون «خوب باشه!!» چاپ
میکنیم.



بروشکر خدا کن زن نداری خبر از مرد آبستن نداری

پس چون اگر در این سال و زمونه
نمی پرسد کسی حال تو چونه
چو من افسار بر گردن نداری
برو شکر خدا کن زن نداری
من از روزی که زن بردم بمنزل
بقول بچه ها شد کار من ول
خبر از حال و روز من نداری
برو شکر خدا کن زن نداری
پس چون اگر دوزن کردد چارت
شود کم پیش مردم اعتبارت
ولی چون بی زنی، دشمن نداری
برو شکر خدا کن زن نداری
تو تا هستی مجرد ای برادر
ولی روزی اگر کبری تو همسر
مجال و وقت خوابیدن نداری
برو شکر خدا کن زن نداری
بگیرد زوجه هر مدعیام
عجب آشی نم پخت از برایم؟
خبر از مرد آبستن نداری
برو شکر خدا کن زن نداری
ز مادر زن چه گویم؟ پاک خرم کرد
با حیل، دخترش و همسر کرد
تو چون آتیش باون دامن نداری
برو شکر خدا کن زن نداری

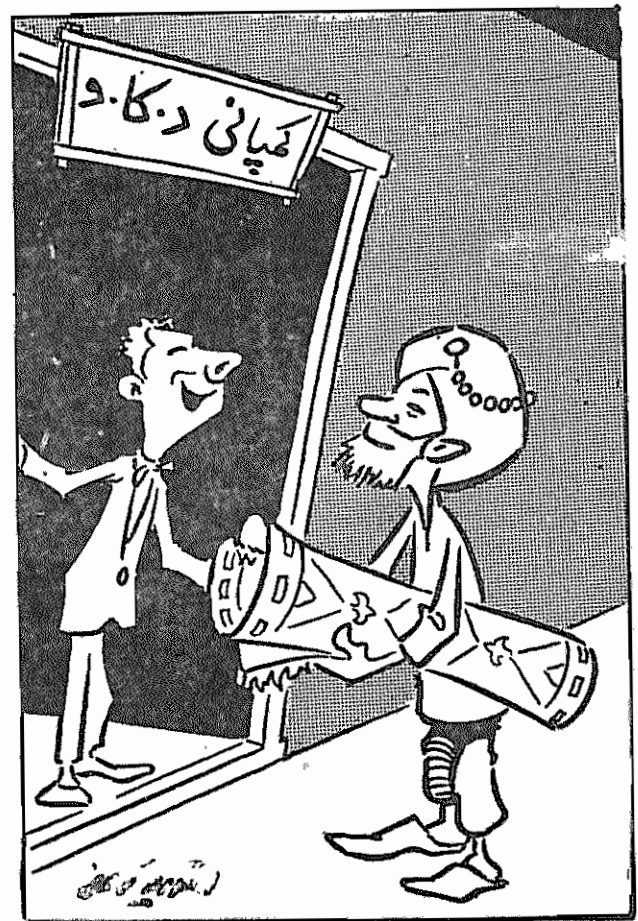


یا جای ماست یا جای تو!

حشره کش «کارپیل»

عنکبوتی گفت با بانوی خویش
گفت در این خانه «کارپیل» دیده ام
چونکه «کارپیل» دشمن سرسخت ماست
گر رود بویش به حلقوم مگس
خرچسونه باشه یا اینکه پشه
چونکه کارپیل هست ممتاز از عزیز
کز چه رو کرده ای زار و پیرش
زینجهت خیلی ار آن ترسیده ام
بهر ساس و بید و زنبور هم بلاست
بیتوا یکدفعه انتد ان نفس
غیر ممکن باشه که ناور بشه
ذره ای از آن کسد مارا مریس

هر چه از من دیده ای بنما حلال
چونکه «کارپیل» برده مخلص را ز حال



حضرت سلیمان - تو روح حضرت عباس! این قالیچه منو بگیرین
یک ماشین د. کا. و. بهم بدین من دلم میخواد توی آسمونها پرواز
کنم... این قالیچه لکنتی پدر منو در آورد!



منیم بنده. زاده خدا عمرش بدهد چوخ شیطان است ، هر وقت فرصت کند میآید مننه سر برس میگذارد ، میگوید ایله دیگر بابام پیرشده است اونین وظیفه اینستکه تشریف آپارسون. استراحت کند . بعض اوقات هم آرتیست کیمین میآید جلو ، منیم ریشم را لای انگشتانش میگیرد بازی میکند، ایله منیم میگویم ، بازی بازی ، بازی بازی باهام بازی ؟! .. آن نا- جنس هم جواب ویرر البته ؟!

پیشب دکان را تعطیل ایله- دیم گلدیم خانه ، میخواستم بیر ایکی استکان جای ایچیم بنده - زاده آمد مننه باز مزاحم شد ، گفت بابا ! ... گفتم هن ؟! گفت نیه مننه سلام نکردی ؟! گفتم اوغلان خجالت وار ، تو باید مننه سلام کنی. گفت خیر، دوران دوران جوانیاست ، بیزه حق تقدم باید رعایت شود ... تسلیها جوانها به پیرها سلام کردند ، اما بویون وضع تغییر کرده است ، یونان سورا تو باید مننه سلام کنی منیم بگویم علیک السلام ! گفتم یاخچی ! .. واقعا منیم چشمیم روشن ... دیگر نه فرمایش ؟! گفت ایله باید یول بدھی . گفتم یول نمنه ؟! گفت پول اسم نویسی . گفتم برای هاردا ؟! گفت برای کنکور ! پرسیدم کنکور نمنه دور ؟! گفت بی سواد ، کنکور یعنی کنکور ! یعنی کورشو ، مننه یول بنده !!



ن ز - چرا وحشت کردی ؟ پرستار بچه را با صابون گلنار شسته که اینجور سفیدشده .

نوخ

گفتم که بچنده بوسه ات؟ گفت کران گفتم مثلا؟ گفت چو گوشت تهران گفتم که باین کرانی از چیست لب ت؟ گفتا که یکیست نرخ گوشت ای حیوان ؟! «ظلمانی»

بادت میزنم تقریب میکنی گفتم ! نیه ؟! ... گفت برای اینکه وقتی تحصیلاتم تمام شد، هیچ کار دیگری گیرم نمیاد ! ... گفتم بو که عاقلانه بیخ دور . گفت سن عقلت نمیرسد ! گفتم هاردان معلوم است که منیم عقلم کمتر برسد ؟! ... گفت کیشی ، فضولی موقوف ! ایله تا تصمیم خطرناکی علیه تو نگرفته ام یول ویربروم اسم نویسی کنم !

سوزه پنهان نباشد ، بوجور که منیم اوغلان عصبانی اولدی ترسیدم بد تر کاری دستم بدهد ، هر نه یول موجود داشتم اونه دو دستی تقدیم ایله دیم، اوهم گرفت و رفت . منیم (به امید ترقیات آینده !!) نشستم کنار دست نهنه اش مشغول اولدوم چای ایچدیم !! انشاء الله بعدها که بیزیم بنده- زاده ، رفق پترقی و کمال تشریف آپارار ، هشتم جزء بیجزه ترقیات اورا سوزه خبر ویربروم ! خدا حافظ !

ضرب المثلهای کشور گرانی و گمیاپی

- * دولت واسه عمه حزبش بابا، واسه ما زن ابا !
- * هر که رویش بیش، تو لشش بیشتر !
- * حسنی کار نمیرفت ، وقتی میرفت کسر نمیاورد ! « کلرور و لغرد »
- * مجلسی که دو تا شد، سردوات کلاه میره .
- * گر صبر کنی وزارت بتوهم میرسه ! « کاشمر - شدی امیر »
- * هر جا که آشه، یکوچب روغن رو شه !
- * کدابه کدا رحمت به وزارت کدائی ! « ح - م - کرمانی »

در اتوبوس:

یار کابی - چرا کونی کج میآری توی اتوبوس ؟ مسافر- میآرم که اگر قفسه سینهام شکست کج بگیرم !

در چلو کبابی:

کارسون- چی میل دارید ؟ مشتری - یکدست چلو کباب میجانی !

در داروخانه:

- دوا ی رفع جانور دارید؟! - داریم ، ولی بشرطیکه خارج از داروخانه میل بفرمائید !

در صابون پر خانه:

اولی - صابون داری ؟ دومی - یک انبار . اولی - پس چرا سرو گردنت انقدر کثیفه ؟

بن بست:

سلمانی - چکار کنم ؟ کچل- سرم را بزنی . در زایشگاه : نوزاد - آخ - آخ ! دست شکستی ! قابله- تقصیر کله گنده خو بمن چه ؟! در تیمارستان :

پرستار - پی چی میگردی دیوانه- پی یک سر سوزن غا



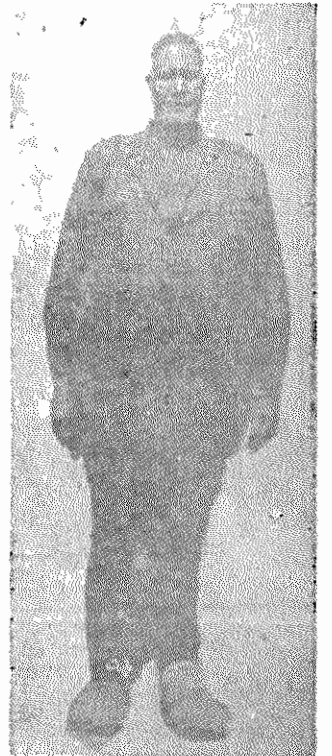
پهلوان کانا دادرای، خوار نه خورشید :

- یک « کانا دادرای » میخورم : جیگر تورو کباب میکا

جیگر خودمو خک !

بزرگ مصوحنی تو سوره رزق

نمونه‌ای از آفرینش عالم؟!*
 آگهی دستی زیر را که اخیراً باغ وحش مشهد منتشر کرده‌عیناً برایتان نقل میکنیم تا آنرا بر عجایب هفتگانه دنیا اضافه کنید؟! **« بلندقدترین مرد زنده ایران با ۲۴۴۰ متر قد و ۱۸۰ کیلو وزن در باغ وحش مشهد**



مشهریان عزیز: استقبال بسی نظیر شما از تماشای باغ وحش خواجا در ربیع و تشویق از اینجانبان بازا بر آن داشته تا روز بروز بر نجایب و دیدنیهای این موسسه فزوده و موجبات سرگرمی شما را بیش از پیش فراهم سازیم.

این بار هم با تحمل زحمات یاد یکی دیگر از عجایب خلقت را در معرض تماشای شما قرار میدهم.

از کلیه طبقات محترم مشهد عوت میشود که برای مشاهده لشمین عجایب جهان باغ وحش خواجا در ربیع تشریف آورده و از دیدن نمونه‌ای از آفرینش عالم مشاهده رده و شاهد فعالیت های تازه ما باشند.

مشهد: خواجا ربیع - باغ وحش راسان.

تابلو!

این تابلو که در خیابان بار تبریز است مؤید پیشرفت هنگ در اقصی نقاط کشور ما باشد! قهوه خانگل مولا - صدجانه ای شام حاضر است «!!!».

« پس روی »
 * پس روی و ترقی بسوی قهقرا! در همه چیز ما، حتی در امتحانات مدارسمان هم ریشه دوانده باین خبر کیهان ۶۲۳۵ توجه فرمائید:

اصطوانات - امتحانات دبیرستان های اصطوانات از روز ۱۶ خرداد آغاز شد و تا دهم خرداد ادامه خواهد یافت از طرف اداره فرهنگ به کتبه وستان ها بختنامه شد که امتحان داخلی شم ابتدائی را از ۲۳ اردیبهشت آغاز کنند

« پیشرفتهای فرهنگی »

* قسمتی از خبر مندرج در یک نشریه فرهنگی بنام «مجله تابان» را که مربوط به سؤال و جوابهای امتحانی آخر سال دانش آموزان تهیه شده جهت اطلاع شما از میزان فرهنگ سرزمین ادب پرور گل و بلبل نقل میکنیم تا حسابی روشن شوید:

د - چرا به «طاهر»، «ذوالمینین» میگفتند؟
 ج - برای اینکه «مینین» یعنی راست و او دارای دو دست راست بوده!
 س - سلطان محمود کدام کشور را فتح کرد؟

ج - سلطان محمود باعدهای به بغداد واقع در مصر حمله کرد و از آنجا به یونان و اسپانیا حمله ور شد و در یونان با جولیوس سزار دست و پنجه نرم کرد و سپس در آنجا ازدواج کرد و بایران بازگشت (!!)

س - تاپلئون چه کسی بود؟
 ج - یکی از نویسندگان بزرگ روسیه شوروی (؟!)
 س - مسیح را چه کسی مصلوب کرد؟

ج - حرزت موسی (منظور حضرت موسی است!)
 ...
 الی آخر!

* کلاه تو کلاه!

یادش بخیر؛ ملا نصرالدین یک تیکه نون میگذاشت توی سوراخ دیوار بعد خورده خورده در میآورد و میخورد که از گشنگی تلف نشه! حالا نقل آگهی زیر است:

ندان چنان عالی با تمام مستخرج و سردان با اسباب عالی میگویند که در این شهر از ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۰ هجری قمری در این شهر کشته شد.

متد جدید

پذیرش دانشجو!

بخش مطالعات اجتماعی روزنامه توفیق پس از تحقیقات مفصلی که پیرامون کنکور و طرز معاینه اسناد دانشگاه بعمل آورده گزارش میدهد که رؤسای مبتکر و مسئولین سه کله دانشگاه در نظر دارند در سال تحصیلی آینده برای اینکه تنوعی در پذیرش دانشجو ایجاد کرده باشند، دانشجویان را از لحاظ روحی و اخلاقی و هیکل و قیافه و گفتار و رفتار نیز با دانشکده ای که میخواهند در آن درس بخوانند تطبیق دهند.

یک منبع موثق توفیق! توانسته است شرایط جدید پذیرش دانشجو را تهیه کرده و برای ما بفرستد که چند ماده آن، ذیلا جهت انبساط خاطر خوانندگان عزیز درج میشود:

۱ - کلیه دانشجویانی که برای دانشکده ادبیات نام نویسی مینمایند باید دارای قیافه شاعرانه - دماغ قلمی - لب لعل - قد سرو - و سیب زرخندان بوده و به شمع و گل و پروانه و بلبل همگی علاقه داشته باشند!

۲ - دانشجویان دانشکده فنی بلااستثناء باید دارای صورت های مثلثی شکل (مستطیل و مربع هم بود اشکالی ندارد!) - کله گرد - پاهای استوانه ای - دستهای موازی با هم! - بینی با زاویه ۹۰ درجه عمود بر لب! - لبهای مماس روی هم - چانه بیضی شکل باشند!

۳ - دانشجویانی که برای دانشکده بازرگانی نام نویسی میکنند در صورتی پذیرفته میشوند که دارای ریش توبی - قبا و لباده دیت حاجی عالی اکبری - تسبیح گلی مشهد - عرقچین شیرشکری - بند تنبان آویزان و غیره ... باشند.

... همینطور الی آخر حق پدرصوات فرستو بیمارزه

دوران سابق خانخانی!

هفته گذشته در مجلس دعاو ثنا چند تا از ثناتورها منجمله آقای «ساعت» پیرامون دوران خانخانی ایران بحثی در میگردد. یکی از حضار اهل تتبع ا رو با قای ساعت میکند و از ایشان تاریخچه و سابقه دوران خانخانی ایران را میپرسد. آقای ساعت که تا آن موقع بیش از همه بلبلی میکرد، بفکر فرو میروود و بعد از چند دقیقه میگوید: - با مظلعلاتی که من در این زمینه کرده ام باید خدمت آقایان عرض کنم که دوران خانخانی در ایران از زمان «هفت خوان رستم» شروع میشود؟! ...

از آن گفتارها

خ - م - بجه دهات

باز عاشق گشته ام بریاری از آن بارها
 باز دلرا برده دلداری از آن دلدارها
 روز و شب جان تو از من راحتی را کرده سلب
 چون بتورم خورده عیاری از آن عیارها
 کی توان از جنگ او در رفت بامبر و بقیه
 بر خر ما بسته افساری از آن افسارها
 بسکه بالا رفت سطح زندگی آخر شکست
 پشت ما بیچارگان را باری از آن بارها
 از پی خر کردن ما بهر اصلاح وطن
 هر که آمد گفت گفتاری از آن گفتارها
 باز هم با چشم خود دیدیم بعد از آنکه رفت
 در بی اش مانده است آثاری از آن آثارها!
 هر چه را از خوب و بد دیده است تا سازد گران؟
 محتکر پر کرده انباری از آن انبارها
 با تانی، بار دیگر هم بخوان این شعر را
 گر تو هم چون بنده بیکاری از آن بیکارها



بلیت فروش - چه رفیق؟ چرا توبی؟
 باد کتک فروش - کسب و کارم خیلی خرابه، تمام باد کنه کهام باد کرده!

در هوا پیمای:
 خلیان - طیاره آتش گرفت اسکاتلندی - خوب شد گفتی و گرنه من داشتم سیکارم را با کبریت روشن میکردم! «کامیار»

در تخت خواب فروشی:
 فروشنده - شما چرا تخت خواب آهنی نمیخرید؟!
 خریدار - برای اینکه اطاقم مرطوبه میترسم «زلنگ» بزند نذاره بخوابم!

دیگسیونفر!

شاگرد - جناب آقای استاد، ممکن است بفرمائید شما لغاتی را که نمیدانید از کدام دیگسیونفر پیدا میکنند؟
 استاد - والله من دیگسیونفر ندارم و چون خانم فرنگی است هر لغتی که بخوام از زنه سؤال میکنم.
 شاگرد - پس دیگه هیچی استاد... میخواستم در صورت امکان چند شب دیگسیونفران را قرض بگیرم و چندتا لغت از توش پیدا کنم!

« بدر قاسمی »

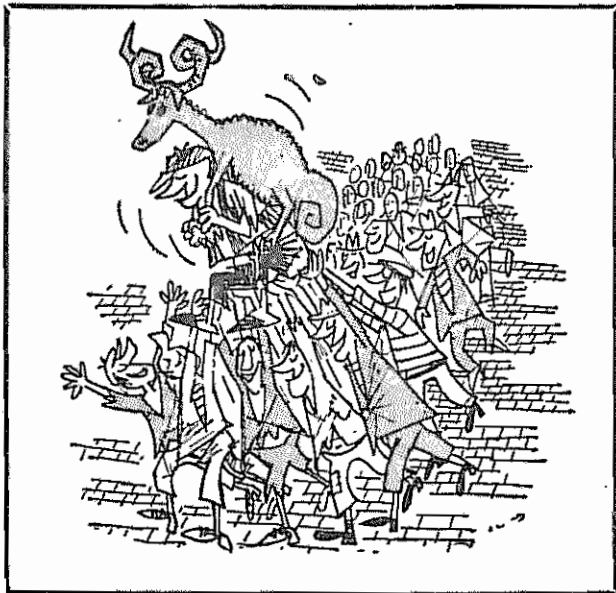
موشهای این هفته: مشهد: ریوند - شیراز: م. غولوم جن - ب. مرزی - ژوزب - ب. علوی - ج. پیرس یازان - شهرکرد: لطف البر رئیس زاده.

بمناسبت گران شدن گوشت و لبنیات

جای گاو ...

ضربام خلیج بچه مزلقان

تا وعده ای از کلفت همسایه گرفتیم بی مایه نکر تا که چه سرمایه گرفتیم خورشید رخس خاطر مارا ددری کرد از پرتو خورشید ، ره سایه گرفتیم یک برج حقوقم بهدر رفت در این راه اندر عومش رتبه و هم پایه گرفتیم تا گوشت گران شد طلب ماچ نکر دیم ما دوری از این قوم فرومایه گرفتیم نایاب « لبن » گشت و نیامد لبنیات ما در عوض گاو ، یکی دایه گرفتیم « از ترکیه گوسفند میاورند »



« بدون شرح ! »

آدرس

آقا ببخشید، منزل حسنعلیخان کجاست ؟
 - والله منزل حسنعلیخان را نمیدونم ولی شاید منظور تان منزل حسینعلیخان باشه .
 - بله، بله، منزل ایشان کجاست - والله اونم نمیدونم !!
 م - بدر قاسمی
 نکته
 اصطلاح « خود ساخته » در مورد دختران حوا کاملاً صدق میکنند چون کمتر زن یادختری را میتوان یافت که خودش را با لوازم آرایش نساخته باشد !
 « ح - فرهادیان »

خدایا از جانب دلبرجانانه ، همه اش وعده های بی پشتوانه ، می گوید امروز به فردا نه ، چه می شود که مرد و مردانه ، با گذاردن بیرون از خانه ... بگوید دنده تان نرم ، چشم تان کور ، آن وضع عبور ، اینهم وضع مرور ، آن اینطور است ، این هم اینجور - تا کسی همانست ، اتوبوس همین ، چشم تان را و کن همه جا را بین - لعنت کن شیطان لعین - از خر شیطان بیا پائین می خواهی زنده باشی روی زمین ؟
 اونجا بتمرک اینجا بنشین ، چکار داری بکار من ، نظر نکن بیار من ، این یار کله تان من ، یار اتل سوار من ... فاتحه والسلام !!



ای کرد کار ره زی سان ، ای خالق انس و جان ، ای آفریننده بشور ایران ، و دارالخلافت مبارکته تهران و گرمای کشفنده تابستان ، و اینهمه چاله چوله خیابان ، ای بیننده اتو و سهای بی سر و سامان ، و تاکسهای درب داغان ا ، و مسافری بینوای سرگردان . ای واقف بوضع رانندگان ، نظری بندار به بندگان ، جزو مردگانیم یازندگان ، تکلیف ما را معلوم گردان . آیا آدمیم یا در دیرف کوسفندان این اتووس است یا قاصد جینم است ؟! . راننده میخندد که مرا چه غم است ؟! . مسافر گرفتار ماتم است ، که عجب اوضاع شوربا شلم است ، یعنی مثل آتش شلغم است !! ... چه بگویم ؟ هر چه بگویم کم است ! راننده جو معتول و مؤدب باشد نزد همه محبوب و مقرب باشد اما چه توان کرد کسی را که چون پر باد و پروت و نامرتب باشد ؟! خدایا دنیا شلوغ است ، مناجات من بی فروغ است ، خیال میکنی حرفم دروغ است ، یا ماست بنده دروغ است ؟ نظری به خیابانها کن ... بعضی و طول صفها کن ، جان من درست تماشا کن آ بوقت خودت خدا خدا کن ، بمن نگو پس برو حیا کن ... سری توی اتوبوسها کن ، جیبی به عوغا کن ، بمحشر کبری کن ، ببیج و داد زنها کن ... به کتک کاری مردها کن ، توجهی بگرما کن ، بی بازار گرمی جیب برها کن !
 گرجب ترا زدن ، توی اتوبوس فریاد و فغان مکن که افسوس افسوس راننده در آتیه بزنها نگرد فریاد بر آرد « ای خدا ، وای چه ملوس » الهی تا کسی مثل نعش کش است ، اعتراض میکنی جوابش خنده غرغش است ، تند میرانند تکلیف خود را نمیدانند ، آواز میخوانند ، پاروی گاز میفشارند ، اصافی میسوارند ... دندناها را خوب میشارند ، مسافرین شکارند ، اما آنها محل نمیذارند ...

روح گربه !

در زمانهای خیلی قدیم توی یکی از جزیره های کوچک و دور افتاده کشور « حنا و ختن » مردی زندگی میکرد که سمت کدخدائی بر اهالی جزیره را داشت . تمام اهالی این جزیره از راه ماغیگیری روزگار میگذرانند و زندگی آرامی داشتند .

روزی از روزها که کدخدا مشغول رتق و فتق امور بود متوجه شد گربه مردنی و زردنبوئی رو برویش ایستاده و با انتماس و حسرت او را نگاه میکنندش بحال اوسوخت و به پیشخدمتش دستور داد غذای جرب و نرمی باو بدهد . از قضای روزگار زود همانشب زن کدخدا بعد از ۳۹ تا دختر یک پسر کامل زری توپول موپول برای کدخدازا آید . کدخدا که ابداً انتظار چنین چیزی را نداشت وقتی این خبر را شنید از شدت خوشحالی دستور داد سه روز جشن سه شب مردم را اغذاداند و شهر را آتین بستند و وقتی سه روز جشن تمام شد مردم سر کارشان رفتند و کدخدا هم طبق معمول بمسندش تکیه زد در همین موقع بار سر و کله همان گربه به مردنی پیدا شد . بمحض اینکه چشم کدخدا بگر به افتاد یکم رتبه فکری بخاطرش رسید و زیر لب گفت :

« حتماً پسر زائیدن ز من از خوش قدمی این گربه بوده ... و بدنبال این فکر از خوشحالی بایک خیز گربه را گرفتم و پس از نوازش زیاد نوکرش را صدا کرد و گفت : - از قول من به تمام مردم بگو از این بعد هر کس مرادوست دارد باید این گربه را هم دوست داشته باشد و باو محبت کند ! .. وای بحال کسیکه بخواهد برای گربه به کدخدا پشت چشم نازک کند . اسم او هم از این بعد « چینگ چانگ گربه ! » است .

(« چینگ چانگ گربه ! » در زبان « ختاوختن » یعنی گربه خوش قدم) این خبر در یک لحظه بگوش تمام اهالی جزیره رسید و خواه و ناخواه مردم آنرا اطاعت کردند .

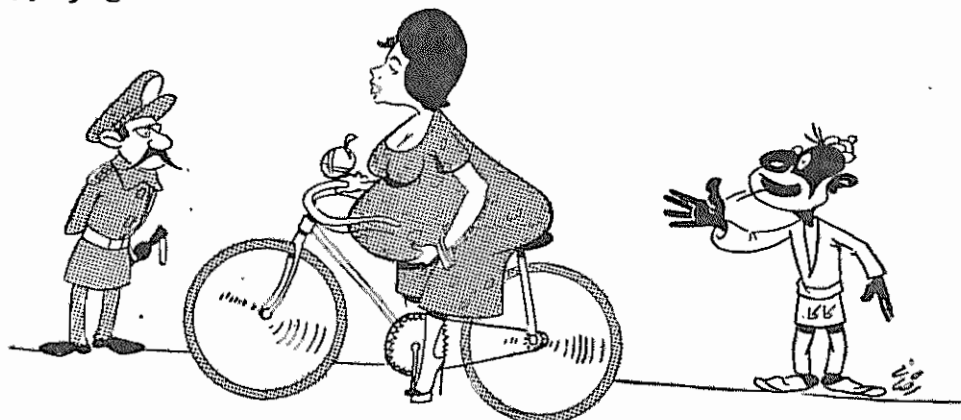
... یکی دو هفته بعد « چینگ چانگ گربه ! » کم کم سر حال آمد و جانی گرفت عیب بزرگ « گربه کدخدا » شکمو بودن بیش از اندازه او بود بطوریکه اگر از صبح تا شام هم تمام اهالی باو غذا میدادند سیر مونی نداشت . « خوش قدم خانوم ! » روز بروز چاق تر و ستمنده تر میشد . هر قدر « چینگ چانگ » بیشتر جون میگرفت مرد . لاجون تر و مردنی تر میشدند و هر قدر او برای کدخدا « آمد کرده » درست برعکس ، همانقدر برای مردم « آمد نکرده » .

« چینگ چانگ » پس از مدتی چنان سر بار همه شده بود و خود را شریک مال مردم میدانست که مشهور خاص و عام شده بود . داستانهائی برایش درست کرده بودند و مردم عقیده داشتند او در « کش رفتن » چنان مهارت دارد که قادر است ماهی را در حالیکه هنوز روی ماهیتابه قرار دارد بردارد و فرار کند و میگفتند اره سه ماهی که در جزیره شکار شود چهار تایش به او تعلق دارد و ولذا اگر کسی ماهیگیری کند یک چیزی هم باو بدعکار میشود !

روزی از روزها درست بعد از هفت سال خدمت صادقانه ! چشمهای « چینگ چانگ گربه » کور شد ولی او بشغش علاقه داشت و باوجود نابینائی با پشتکار عجیبی هر روز سر پسته های مختلف حاضر میشد و دست کسی را بر نمیگرداند !

چند سالی هم بدین منوال گذشت تا روزی جسد بی جان او را توی خرابه ای پیدا کردند . بیچاره « چینگ چانگ گربه ! » در حین انجام وظیفه شربت شهادت نوشیده بود . همه مردم بحالش گریه کردند و بدستور کدخدا طی تشریفات خاصی او را بخاک سپردند .

... سالهای زیادی از این موضوع گذشت تا اینکه یک روز مردم خبردار شدند که روح مردم « چینگ چانگ گربه ! » باز بدنای فانی برگشته ولی نه بکو چکی روح خودش بلکه بشکل یک آپارتمان بزرگ چند طبقه بنام « اداره کل مالیات »



توتین

چغ یاخچی دی

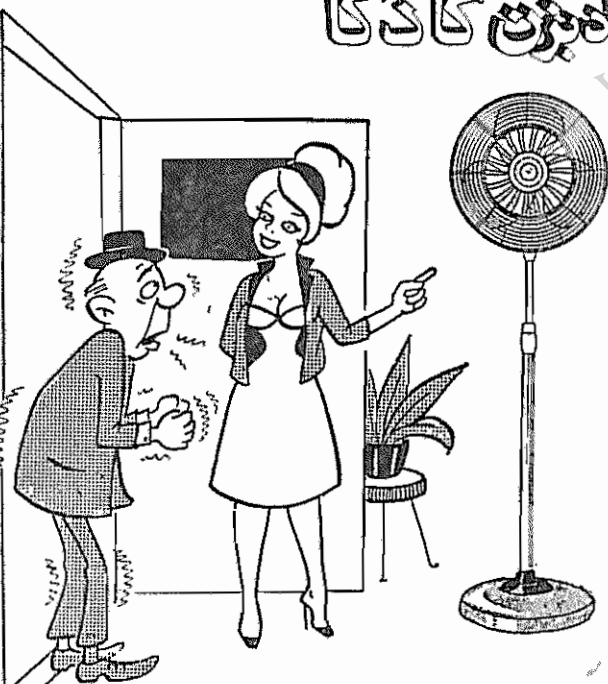
توی کرما خوردن آبدوغ خیار چغ یاخچی دی (۱)
 خوردن آبدوغ خسار وقت ناهار چغ یاخچی دی
 کر که آبدوغ ایستی سن (۲) درخانه منشین آی بالام (۳)
 چونکه آبدوغ در کنار جویبار چغ یاخچی دی
 واسه آبدوغ لازم دور (۴) خیلی چیز ها
 کر بریزی هاموسی (۵) از این قرار چغ یاخچی دی :
 گردگان مغزی (۶) اگر در آرزوی پیس دایسر (۷)
 کر که کشمش هم کنی بر آن نثار چغ یاخچی دی
 بربری نان خشک اگر باشد تلیتش بیتر است
 قاتقش (۸) هم کر که باشد خامه دار چغ یاخچی دی
 هر نمه دیدیم (۹) اگر کردی فراهم آی کیشی (۱۰)
 کر بریزی جمله را توی نثار چغ یاخچی دی
 کر که نمناع خشکه هم اون سورا (۱۱) قاتیش کنی
 بادوتا فیلیل که باشد آبدار چغ یاخچی دی
 آخر سر هم اگر دوز (۱۲) توی آن وارد کنی
 تکه ای بیغ هم کنی بر آن سوار چغ یاخچی دی
 بهمدار آنهم تند و تیز (۱۳) مغول خوردن چون شدی
 کر نشانی بنده را هم در کنار چغ یاخچی دی

۱- خیلی بهتره ۲- میخوای تو ۳- (آی بالام) یعنی :
 آی بالام ۴- لازم است ۵- همرا ۶- مغز کردو ۷- بدنیست ۸-
 ماستر ۹- هرچه کفتم ۱۰- مرد ۱۱- بعد از آن ۱۲- تمک
 ۱۳- تند



کلفت - منکه از کت و کول افتادم از بس چنگ زد، آخه این لکهاکه پاک نمیشه .
 خانم - چرا جونم، به بسته بود لباسشویی «بارف» بگیر تا به تک چشم به مزدن مثل برف سفیدش بکنه!

باد بزن کادکا



مرد - چه سرده ، مکه تلویزیون تون روشنه ؟
 زن - نه بابا باد بزن کادکا مون روشنه !

باد بزن کادکا

یکشنبی یک شوهری گفتا بزن
 زن بسی خوشحال شد از این نوید
 گفت احسن! لیک بها کز خطا
 چونکه باشد کادکا چیز دگر
 مدت چل سال حسن سابقه
 باد او همچون نسیم جنت است
 خواهی از گرمی بینی از هوا
 کادکا و کادکا و کادکا

ووده در کجا ؟
 « نهر و نخست وزیر هند درگذشت »
 صفحه اول کیهان چهارشنبه ۱۶ خرداد
 « نهر و ایوبخان ماه آینده درباره کشمیر مذاکره میکنند »
 صفحه سوم کیهان همنامه نروز!
 توفیق - در کجا !



کله پر و فسور - مدفن حافظه !
 کله آقای ساعت - مدفن هوش !
 ماست - سفید آب تغار !
 کنه - چسب جاندار !
 آهک - پیرزن جامد !
 دیپلم - گذرنامه برای ورود بدنیای
 بیکاری !
 اسکا تلندی - کدای سامره فرنگی !
 اتوبوس - منگنه سیار !
 تسبیح - چرتکه ترازیستوری !
 « ژ - ربیع »
 ساری - شهر پرورنده !
 بید مجنون - درخت دیوانه !
 سوپ - آش نامسلمون !
 کمر بند - خط استوای بدن
 باسن - نیمکره جنوبی بدن
 « ر - خدا بخش »

فوت آبه !

اگر چه دلبرم اهل کتابه
 ولیکن طفلکی حالش خرابه!
 زدرس مدرسه چیزی بلد نیست
 ولی درس کلک را فوت آبه
 نمیشه گول زدن حق را چون
 سرش در هر کجا توی حسابه
 ز بس آرایش رویش غلیظه
 گمان کردم رخس زین نقابه!
 همیشه مثل بخت بنده باشد
 بحال استراحت ، یا بخوابه
 خلاصه عشق این آتش گرفتیم
 عذابه بهر این مخلص، عذابه
 « چار لنگ »

تسک فتری !

خریدار (باعصانیت) - این
 تخته خوای که دیر زبمن فروختید
 چرا فترهاش اینطوره ؟
 فروشنده - چطوره ؟
 خریدار - چطور میخوای
 باشه ، من دیشب تا یامو گذاشتم
 روش که برم بخوابم منو طوری
 بهوا پرت کرد که اگر زبم مع
 یامو نگرفته بود حالا مثل اقمار
 مصنوعی دور کره زمین میگشتم ؟
 « دوشیزه مهذخت »

بازپهای روزگار...!

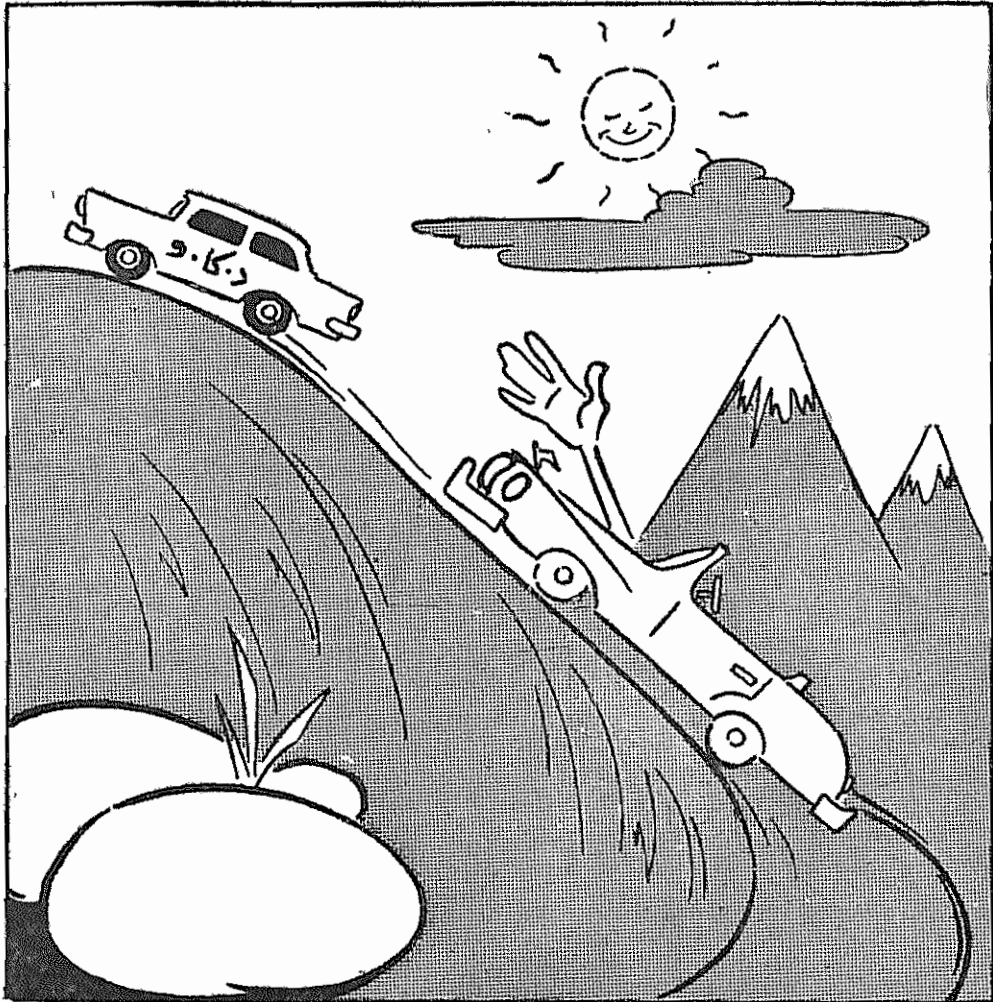
دنایی که ما در آن زندگی میکنیم دنیای عجیبی است. دنیای هر کس مخصوص خودش است و دنیای ما آدمهایی که از همه جا برایمان میرسد دنیای لچ باز و گرمکی است که از دست انداختن ما ساکنین فسقلی خودش لذت می برد. این کارم تازگی ندارد، سالیان دراز است که «روزگار» باین شغل شریف اشتغال دارد، از همان سالهایی که شاعر گفت «روزگار است آنکه که عزت دهد که خوار دارد - چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد!؟ ... شما توجه کنید.

آدم از سر رضا و رغبت و با میل کامل می رود در بستر و کاملاً راحت باش می کند با امید خواب، اما آنکه هیچ پیدایش نیست خواب است! بدمصب تمام تیرهای سقف و از یک تا هزار را باید بشمارد که تازه آیا خواب آلود بشی یا نه؟ .. ولی در عوض یک دفعه آدم میره حموم، در حالی که از میان رخت خواب بلند شده، تا حموم رفته، لباساشو در آورده، رفته زیر دوش، یک ساعت بخودش ور رفته و یک نفر نکره هم داره روی کتفش ور زش سوئدی میکنه آدم رو خواب میگیره و مرتب زیر چنگ یارو جرت میزند!؟

یه وقت آدم یه کار فکری داره. میره یه گوشه و امیسه، هیچ حواسشو باطراف متوجه نمی کنه، چمباتمه می زنه، انگشت شستشو زیر پیشانی ستون میکنه و مشغول فکر کردن میشه. ولی افسوس که هرچی زور میزنه کمتر به نتیجه میرسه چون یک دفعه که

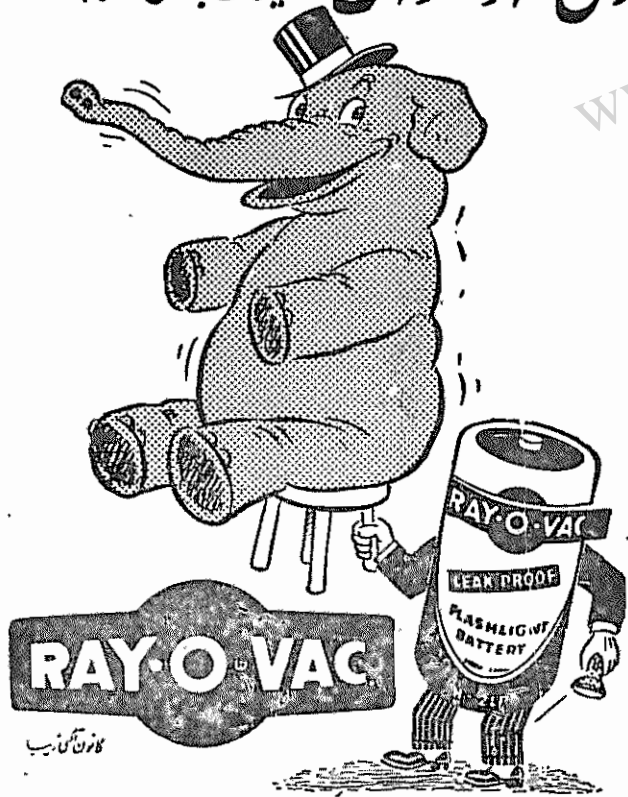


پیش فالگیر رفتیم یک کیسه دوای مهر و محبت داد اثر نکرد ولی تا یک جبهه لوازم آرایش کاری دیوا خریدم فوری شوهر کردم!



ماشین شکاری به اتومبیل د. کا. و. - داداش محض رضای خدا دست ما رو هم بگیر!

رمی. او. واک قویترین باطری جهان



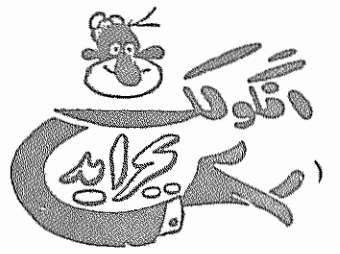
باطریهای ۱.۵ ولتی رمی. او. واک دارای پوشش فلزی LEAK PROOF بوده هرگز چکه نمیکند و وقتیکه رادیو خاموش است خود بخود شارژ نمیکرد.

باطریهای جیبی رمی. او. واک برای هر نوع رادیو و چراغ دستی

یکماه این اوضاع تکرار میشه و هیچ خبری نیست، ولی در این موقع بگورز آدم هوس میکنه اداره نره و تنبلی بکنه. فردا وقتی میره، می بینه دیروز رئیس آمده و یک کسر

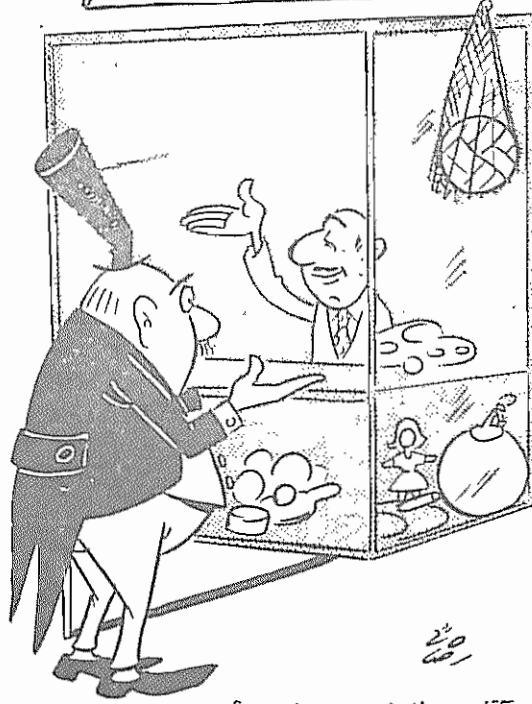
این حین چوب کبریت اتفاقی به پهلوی قوطیش می خورد و ناگهان سر چوب کبریت شعله میکند و زوزه کشان مثل فشفشه به پشت سپیل آقا می نشینه و آنجاست که خودتان باید بقیه اش را حدس بزنید! ... آدم داره بایه اتومبیلی از سرازیری جاده پهاوی بشهر میاد، در چند قدمی خودش خطر را حس میکنه، با شوق و ذوق تمام پاراز «پدال» گاز گرفته و لگدی بروی ترمز میزنه ولی نه فقط از لگد اولی، بلکه از لگد دوم و سوم هم بخاری بلند میشه و ماشین با سرعت صوت بایکی از درخت ها تصادف میکنه و چند تائی آدم از در دسر این زندگی راحت می شن! ولی در عوض یک مرتبه آدم داره خوش خوشک با اتومبیلی میره، نزدیکم - های چهار راه شده، رادیو را باز میکنه پوران مشغول قدق کردن است، آدم نیز گرمکی شده با رنگ تصنیف شروع میکنه بارل شرب گرفتن و با پا رنگ گرفتن که در همین موقع تصادفاً توك پایش به پدال ترمز اشاره میشود! ... چشمتان روز بد نبینه: بلافاصله ترمز مثل میخ ماشین را نکه میداره و پس از آن صدای کامب و کامب ماشین بدمصبه که از پشت سر آدم بلند میشه!

آدم حس میکنه چون چند ماهی میشه که رئیس نیومده با زرسی همین روزادیکه میاد، لذا مرتب از صبح علی الطلوع تا عصر علی - الغروب (۱) به لنگه پامیره تو اداره و اچیسو گردگیری میکنه اما تمام



★ امید ایران - شما دلتان میخواید روحتان در جلد چه کسی حلول کند؟
 کاکا توفیق - سو فیالرن !!
 ★ پیغام امروز - از فروردین پارسال تا فروردین امسال... توفیق - درست یکساله!
 ★ روشنفکر - ماهم دیپلم شدیم انگولکچی - چه بیکار!
 ★ کیهان - تحصیل یک دانشجو در دو دانشکده ممنوع شد.
 توفیق - در یکی اش هم که منوعه!
 ★ اطلاعات - ۳۰۰۰۰۰ جوان محصل در تعطیلات تابستان چه میکنند؟
 کاکا - همون کاریکه ۶۰۰۰۰۰ جوان غیر محصل در سراسر سال میکنند!
 ★ اطلاعات دزد از مأمورین انعام خواست.
 توفیق - دوره آخر زمان که میگن همینه!
 ★ روشنفکر - عادت کنید تا به مشکلی برخوردید بلافاصله حالت حمله بخود بگیرید.
 انگولکچی - اتفاقا ما تا میاییم حالت حمله بخود مون بگیریم غش میکنیم!
 اطلاعات - باقلا ۳ کودک را کشت و ۱۰۶ نفر را مسموم کرد.
 مولی - پس باقلا نبوده باقلا! بوده!
 ★ کیهان - رئیس پلیس گفت ما مجهز شده ایم ولی رفع اشکال عبور و مرور با شهرداری است.
 کاکا - پس بیخود مجهز شده ای!
 ★ اطلاعات - جانسون، با عجله از اینونو تقاضای ملاقات کرد.
 کاکا - عجله کار شیطونه!
 ★ اطلاعات - هواپیمای شکاری مجبور بفرود آمدن شد.
 مولی - سو خلبان آن از این موضوع خیلی شکار شد!
 ★ اطلاعات - کوتوله های کنگو بدجنش هواداران لومومبا پیوستند توفیق - لنگه درازها یاد بگیرند!
 ★ کیهان - مردم «کویان» برای آزادی بپا خواسته اند.
 کاکا - آخه آنها «گویانند» نه «شنوان»!
 ★ اطلاعات - با حضور شخصیت های بزرگ آمریکایی کنفرانس «هونو-لولو» تشکیل شد.
 کاکا - جای «جینا لولو» خالی!
 ★ پیغام امروز - امروز دیگر روزی نیست که بگویند فلان مأمور دولت قصور کرده.
 انگولکچی - بلکه امروز روزی است که بگویند فلان مأمور دولت کلا صندوق اداره او را برداشته و فرار کرده!! «انگولکچی»

خرازی روشی



- آقا دستمال ابریشمی دارین؟
 - داشتیم رفقات بردن!

اقدام اجتماعی

آقای دکتر عبدال در جلسه سخنرانی بانک مرکزی گفتند: اقدامات اجتماعی باید با برنامه توسعه اقتصادی هم آهنگی داشته باشد. البته یادآوری این مطلب در بانک مرکزی کار بسیار بجائی بود ولی آقای دکتر نباید فراموش کنند که از چند ماه قبل باینطرف هر وقت خواستند برنامه اقتصادی را توسعه بدهند، یک اقدام اجتماعی هم که با برنامه مزبور هماهنگی داشت مرتکب شدند. مثلاً وقتی تعداد اتومبیل های شخصی که نشانه «توسعه اقتصادی» است در تهران رو باز دیاد گذاشت فوراً دست اندر کار جریمه کردن عابرین شدند و باین ترتیب یک اقدام اجتماعی صورت دادند!

کشور «گذاشتن»

روزنامه ها خبر داده اند که برای اکتشاف و استخراج نفت ایران، هندوستان در اینجا سرمایه گذاری میکند.
 با توجه به خبر فوق باید بخوانندگان عزیز مژده بدهیم که از این پس برای «رونق اقتصادی» کشور:
 ترکیه در اینجا «کوسفند» گذاری میکند.
 هندوستان «سرمایه گذاری» میکند.
 هلند «پنیر» گذاری میکند.
 فرانسه «تلویزیون» گذاری میکند.
 امریکا «وام» گذاری میکند.
 اسرائیل «بخچال» گذاری میکند.
 انگلستان «انگشت» گذاری میکند.
 هالیوود «فیلم» گذاری میکند.
 روسیه «قدمشکر» گذاری میکند.
 و باین ترتیب معلوم نیست که اگر خودمان یک چیزی داشته باشیم کجا باید بذاریم؟ چون مرتب اونجا دارن میذارن!

گرانی پنیر

چون با وجود آزاد شدن واردات پنیر و همچنین بهایان رسیدن سیاه بهار کذائی، هنوز پنیر ازسیری یکتومان پائین نیامده لذا بانک مرکزی در نظر دارد واردات «خرید پنیر» را هم آزاد کند تا پنیرهاییکه فعلاً در اینجا موجود است و نیز پنیرهایی که بتدریج وارد خواهند شد بی مشتری نمانند!

حکایت

در فضیلت قناعت!

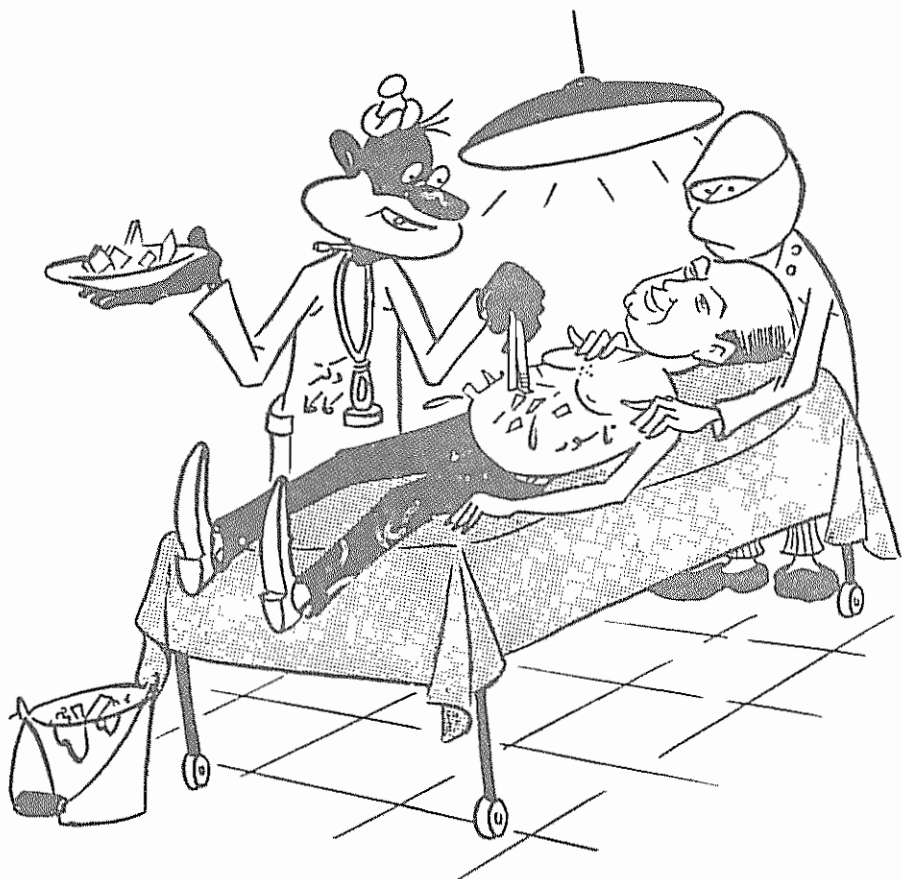
احمدابن کارمند تهی البطن را گفتند:
 در این دوران پر نعمت! از خوراکیها و میوه جات کم قیمت میلت بر کدام راغب است و دلت چند میخواید؟
 خنده ای مفلسانه کرد و گفت:
 - ... آنکه دل بهیچ نخواهد!

آقای مدیر کل!

آقای مدیر کل، یک خمره شکم دارد ترسم ترکد ناگه از بسکه ورم دارد هی صاف کند سینه، هی باد کند غنچه زین گونه اداها او هفتاد رقم دارد گفتی که فقط فحش است، در توی دهان او ایدوست خطا گفتی چون عربده هم دارد از اهل جهان یکسر، خود را شمرد برتر خرده بعرب گیرد منت بعجم دارد فکری که بسر دارد، هرگز نبود روشن گر چه سر براقی، مانند کلم دارد نگرفته زنی هرگز، نه صیغه و نه عقدی لیکن دوسه تن مترس، در توی حرم دارد نه جنبش و نه گوشش، نه سازش و نه جوشش نه دانش و نه بینش، نه جود و کرم دارد چیزی ننویسد او، جز یک دو سه تا امضا زیر آکه سواد وی، گویند که نم دارد خواهد بکشد آقا، تصویر الاغی را زین روست اگر بینی، در دست قلم دارد پشت در او گورکس، ده روز معطل شد آقای رئیس ما، زین باب چه غم دارد هرگز نکند باری، از بهر کسان کاری چون کار برای او، انگار که سم دارد «خروس لاری»



«ماشین نخست وزیر تصادف کرد و شیشه های آن خورد شد.» - جراید



دکتر کاکا توفیق! - اوه اوه ... چقدر خورده شیشه داره!

نامه نهم مش سبز هلی به مش هم زگی و اهل خانه



(از تهران به برقان)

(این نامه را به آهنگ «يك پيشی داشتم... دوش می داشتم...» بخوانید)

قربانت گردم... گفتم از برات از مش غضنفر، وز عجب جات! بخوان و حظ کن، بده فایزات تا که آنها هم، کیف کنند از آن **خاله اوغلی جان... مش هم زکیخان...**

باری، این دفعه، رفتم لاله زار هی ددم وای هد، یا اولی ابصار! کلی جماعت، بش، آلتی هزار این طرف روان، آن طرف دوان **خاله اوغلی جان... مش هم زکیخان...**

ماغازه دارد، هر يك به تنها خیلی بزرگتر، از کالانرا! توی ماغازه، پناه بر خدا دولدور میش کرده، اجناس الوان **خاله اوغلی جان... مش هم زکیخان...**

اعلا فاستونی، اعلا گاواردین با شماق عالی، چوراب رنگین نانپای قندی، حلوی شیرین از پشت شیشه، گشته آویزان! **خاله اوغلی جان... مش هم زکیخان...**

پشت شیشه ها، ایستادم منده دنده ام شکست، بس خوردم تنه هر کس باشد، دل نمیکنه مگردل کردن، سپل است و آسان؟! **خاله اوغلی جان... مش هم زکیخان...**

باری، از آنجا رفتم استامبول هر چند چارپا، ما توی آغل! داریم، در اینجا، صد آند اتول پشت سر هم، میدهد جولان **خاله اوغلی جان... مش هم زکیخان...**

های خدا برکت، به این خانمها اینجا را کردند، محشر کبرا لخت و برهنه، از سر تا اینجا؟! انداخته بیرون، پستان و مستان! **خاله اوغلی جان... مش هم زکیخان...**

دکان اینجا، بیشتر کافه دور مشتری آن تو، چوخ اضافه دور از خورا کایش، دل کلافه دور مرغ آویزان، بره بریان. **خاله اوغلی جان... مش هم زکیخان...**

گوشت پخته را، کرده در روده همچنین که انگار، همینطور بوده! میبرد با کارد، آنرا آسوده اسمش را کالباس، میگوید قربان! **خاله اوغلی جان... مش هم زکیخان...**

يك تومان دادم، دست دکاندار قدری خریدم، موقع نهار و قتی که خوردم، کردم استغفار ترسیدم حرام، باشد آن حیوان! **خاله اوغلی جان... مش هم زکیخان...**

ولیکن مزه اش، خیلی عالی بود ولیکن مزه اش، خیلی عالی بود گوشتش امسالی، یا پارسالی بود **خاله اوغلی جان... مش هم زکیخان...**

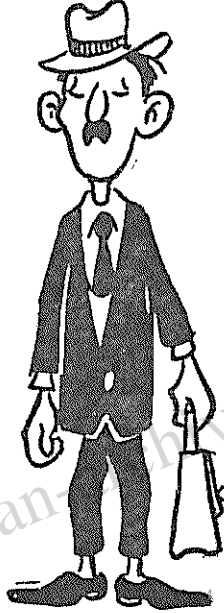
بعضی ماغازه، در این خیابان بعضی ماغازه، در این خیابان تابلو میگندش، مردم تهران **خاله اوغلی جان... مش هم زکیخان...**

و قتی که به آن، میکنی نگاه جان دارد در تن، چون گاه و بیگاه **خاله قزی جان... مش هم زکیخان...**

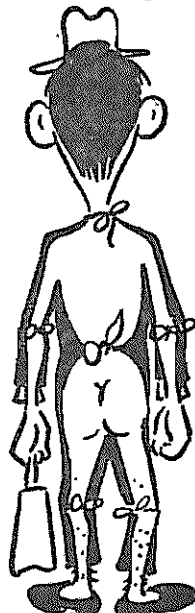
رهبری جوانان

سازمان رهبری جوانان در روزنامهها اعلان کرده که هنوز چند محل خالی در بورس مطالعاتی امریکا برای دانشجویان و جوانانی که مایل بشن کت در بر نامه میباشند موجود است و داوطلبان میتوانند با پرداخت شصت هزار ریال در این بورس شرکت کنند. البته شصت هزار ریال وجه رایج مملکتی در حال حاضر رقم قابل توجهی نیست ولی اگر سازمان رهبری جوانان بخواهد در تمام موارد بهمین طریق جوانان را رهبری کند جوانان وطن ما در عرض مدت کوتاهی « رهبر را کفتر » خواهند شد!

« یکی از مدیر کلها گفت کار مندها از حیث لباس باید حفظ ظاهر را بکنند.»



ظاهر و



... باطن!

« بيك اعلانات اخير »

جایزه توفیق

روزنامه توفیق به بیست نفر از کسانی که پیش بینی نماینده هفته آینده تیم ملی « هیأت تحریریه توفیق » چند گل بدولتیا میزند و چند گل از آنها میخورد ۲۰ تا کیوه سینجونی مخصوص تابستان جایزه میدهد.

نشانی: دفتر توفیق. تلفن ۳۹۶۷۳

نامه گریک اراک

بعثت شروع امتحانات جواد آقا در دانشگاه پاریس نامه او هنوز بدار اخلافت طهران نرسیده. تا هفته آینده سماق بکشد!

الاحقر - اصغر جون!

بهترین راه حل

تأمین « آب » و « برق »؟!

صبح رفتم سازمان آب و برق گفتم ای عالیجناب خوش حساب! گفت « مأمور جواب » سازمان از برای آب باید سالها اشک چون رودارس گردد روان برق هم خواهید اگر از ماشا تا ز صبر و محنت از حد برون اینهم از برای تقاضا مندر زار! بین چقدر آسان و سهل، این سازمان

سازمان کننده پر برق و زرق! تا یکی مانیم ما بی برق و آب؟ یک جواب خوشگل و خوش داستا؟ منتظر مانید کز چشم شما، تا شود رفع بیساز آبتان! ما باین زودی نمی بخشیم، ها! بپرد دولت برق از کله تون! بر قتان هم گشت اینسان بر قرار! میکند تأمین، آب و بر قتان!

توصیه به بیکاران

نظر باینکه مسئله تعطیلی ساعات کار و تعطیل روز جمعه اصناف بطور قطع عملی خواهد شد لذا به کلیه افراد « صنف بیکاره » که به بالاخره جزء اصناف هستند توصیه میشود که به همکاران خود تاسی جستجو اوقات مسرا جمعه خود را برای پیدا کردن کار تقلیل دهند. البته موضوع تعطیل جمعه و غیر جمعه راهم فراموش نخوانند کرد. اداره کار نیایی و مشاغل نداری

در قهوه خانه :

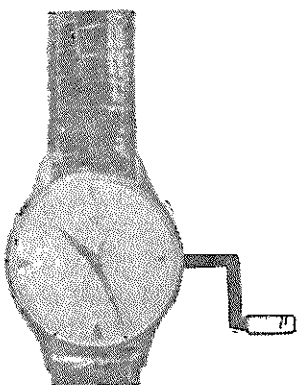
مشتری - این چیه توی چایی من؟! قهوه چی - خرمگس. مشتری - خیلی متشکرم! چون اسمش را فراموش کرده بودم! مالیات به آنها داده آنقدر جالب توجه است که اصناف میترسند اگر دیر بچینند مالیاتخونه از کار خود بشیمان بشود و سر آنها بی کلاه بماند!

علت اصلی

طبق گزارش خبرنگار شهری ما علت اصلی علاقه اصناف به کم کردن ساعت کار روزانه که کنگره ای هم برای آن تشکیل داده اند این است که در روزا قلا یک ساعت وقت برای پرداخت مالیات داشته باشند چون تسبیلاتی که وزارت مالیاتخونه برای کسبه جزء فراهم کرده و تحقیقاتی که از نظر میزان



تعمیر کارها - ببخشید، شما همون خانمی هستید که زین لباستون باز نمیشه؟!



ساعت گاماس - انداختنش باماس - هندی زدنش باماس - کار کردنش با خداس!

در آمد مکفی

- منوچهر باز بیکاری یا کاری برای خودت دست و پا کردی؟
- من دیکه احتیاجی بکار ندارم چون تا ز میها راه در آمدی پیدا کرده ام.
- اون راه کدومه؟
- بگو ما هم یاد بگیریم.
- والله از روزیکه راهنمایی برای عبور ز وسط خیابان عابرن را پنجتوهن جریبه میکنند من روزی ده دفعه از وسط حیابون عبور نیکنم و پنجاه تومن کاسب میشم!!

فیلم هفته :



وحدت !

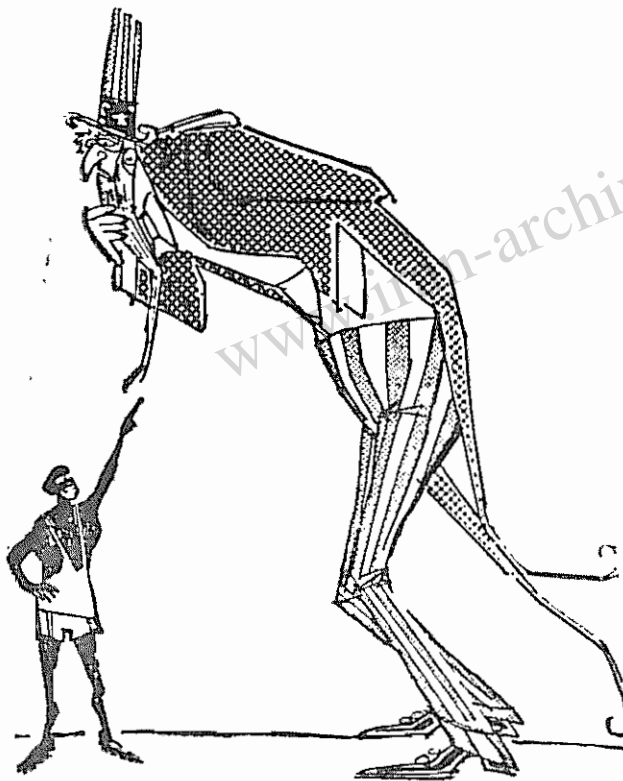
«عروس فرنگی!» (فرستنده: ر. تفتی)

«گوسفند هائی که از ترکیه خریداری شده برای دولت
بقیمت گوسفند های ایرانی تمام میشود» - جراید

حکایت ملا

« شنیدم گوسفندی را بزرگی
خرید از دست يك دلال ترکی !
بامیدی که از قم تا تهران
دهد بر دست مردم گوشت ارزان
هدر فرمود بهر قیمتش ارز
بصد زحمت رساندش تا دم مرز
وز آنجا با قطار و کامیون جات !
مخارج کرد و آوردش بسوغات
« شبانگه کارد بر حلقش بمالید
قیامتش کرد و از حیرت بنالید
حسابی کرد و ضرب و جمع و تقریق
روان گوسفند زد تا کپهان جیغ !
که گرچه کیسه ات را شل نمودی
مرا از چنگ ترکان در ربودی
ولی من با کلک چشم تو بستم
و گرنه من همان نرخم که هستم!

« سیاهوستان آمریکا با اینکه در مسابقات المپیک پیوسته
افتخاراتی برای آمریکا بدست آورده اند، معذرا هرگز حقوق
خود نرسیده اند و آمریکائیا بین سیاه و سفید فرق میگذارند.»



من همیشه روی تورو سفید کردم ولی روی خودم هرگز
سفید نشد!

سرزمینی وزوا!

عده ای از برو بچه ها نامه نوشته اند و از کاکا توفیق
پرسیده اند اینکه حسنیلخان صدراعظم چند وقت پیش به وابسته
های مطبوعاتی ایران در خارج گفتند « وزیران کسبینه من
دانشجویانی هستند که چند سال پیش بایران بازگشته اند و اگر
دانشجویان ایرانی در خارج گفتند بر گردیم ایران چکار
بکنیم این مطلب را به آنها گوشزد کنید! » مقصودشان چیست ؟

جواب :

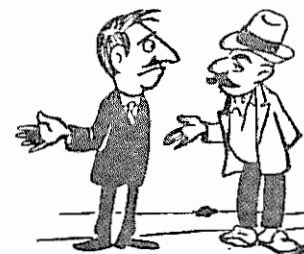
والله تا اونجائی که عقل کاکا قلمیده مقصود ایشان تقریباً اینست
که با این نهضت و وزارتخانه سازی که در جریان است تا موقعیکه تمام
این چندین هزار دانشجو بایران برگردند برای هر کودومشون
يك وزارتخانه حاضر آماده تاسیس شده و منتظرند که بمحض ورود
هر کودوم اونها را بوزارت یکی از این وزارتخونه ها بگمارند!
« انشاء تعالی »

حل مشکل کسربودجه

اداره محترم چاهنمائی يك
ماهی است برای عابرین پیاده ،
شمشیرش را چپ بسته و چپ و راست
آنهارا بجرم سرپیچی از مقررات
راهنمائی جریمه میکند و با اینکار
هم مردم را «بهره راست» هدایت
نموده و هم مبلغ قابل توجهی عاید
خزانه دولت کرده است .

کاکا توفیق با توجه بار قام درشتی
که هر شب بعنوان جریمه پیاده -
روی درجرا بد منتشر میشود بهترین
راه را برای تأمین کسربودجه این
میدانند که مسئولین تا آنجا که
خرشان میرود برای چپ رفتن و
راست آمدن و خوردن و خوابیدن
مردم مقررات وضع کنند پشت-
بندش هم تند و تند از آنها بعنوان
تخلف جریمه بگیرند تا ضرب -
المثل دگدائی میکنم تا محتاج
خلق نشم، را کم کم بصورت جریمه
میگیرم تا محتاج وام نشم، در
بیاورند و خیالشان از جهت کس
بودجه هم راحت شود!

دانشگاه مزایای قانونی
دکترایلیسانس دانشگاه را ازین
برد - جراید



«مزایای قانونی دکترایلیسانس» :
- اکبر جون چرا دلخوری؟
- برای اینکه دینگه خیا بو نها
روهم نمیتونم گر کنم!

عملیات هیجان انگیز

آقای محمد علی الوار معروف
به «محمد بی باک» «علیرغم سیرک-
بازان جدید» لورود آلمانی که با
چند جشمه کار معمولی در تماشاجی
ایجاد دلهره مینمایند، از فردا
صبح در استاد یوم (بازار روز)
یکه و تنها بطرف يك گرمک
فروشی رفته و قیمت طالبی و گرمک
را بدو در نظر گرفتن عواقب
بعدی، سؤال خواهد کرد. بنا بر-
این فردا با ورود در استاد یوم
بازار روز میتوانید هیجان انگیز-
ترین صحنه خطر ناک را به بینید و
بی باک ترین گرمک خور وطنی را
شناسید!



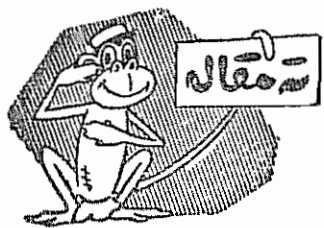
سومین دوره

کلاس تعلیم کاریکاتور

(نخستین و تنها کلاس کاریکاتور
در ایران)
زیر نظر :

« حسن توفیق »

بزودی در استودیو
توفیق تشکیل میشود .
برای نامنویسی در کلاسهای
تابستانی استودیو توفیق همه
روزه از ۷ تا ۱۱ و از ۵ تا
۹ بعد از ظهر به روزنامه
توفیق واقع در خیابان
استانبول - مقابل مسجد
استانبول مراجعه نمایند.



دکتر معمولی بهمه بچه های خوب سلام
میده !

عده زیادی از برو بچه های
با معرفت شماره هائی رو که کسر
داشتیم و اسمون فرستادند کاکا از
همه شون خیلی خیلی تشکر میکنم
ولی چون هنوز کاملاً رفع احتیاجش
نشده خواهش میکنم که برایش نسخه
های زیر رو برفتن :

شماره ۱ سال ۳۷ - شماره های
۱۷ و ۳۱ سال ۳۸ - شماره ۹
سال ۴۰ - شماره ۱۰ سال ۴۲ -
شماره ۱۴ توفیق ماهانه - سالنامه
فکاهی توفیق سال ۱۳۴۲ .
بعلت استقبال زیادی که
برو بچه ها از جلد کردن دوره های
روزنومه خودشون بعمل آوردن و
زیاد شدن تعداد دوره های آماده برای
جلد ، « کاکا » از صحاف توفیق
۲ تومن برای خوننده ها تخفیف
گرفت و حالا معمولی بهمه مرده
میده که از این بعد قیمت جلد
کردن و طلا کوب کردن دوره های
توفیق فقط و فقط ۱۰ تومنه .

اونائی هم که تا حال ۱۲ تومن
داده ان بیان دو تومن شون بگیرن.
مشتریهای کاکا توفیق
همونطور که میدونین از همه طبقات
و همه مردم هستند . کاکا خوننده-
هائی داره که از حیث تحصیلات ،
سواد و معلومات در بالاترین سطح
معرفت قرار دارن . و همین طور
خوننده هائی داره که سواد بسیار
جزئی ولی فهم و ذوق و شعوری بسیار
عالی دارن و یکی از شاکارهای
کاکا توفیق هم همینه که همه
دوستش دارن و متعلق به دسته یا
طبقه خاصی نیس .

ولی اخیراً موضوع خیلی
جالبی که برای ما پیش اومده اینه
که تازه کبیا کاکا یک دسته علاقمند
خیلی و رویا قریب پیدا کرده که اون
دسته بچه ها هستن .

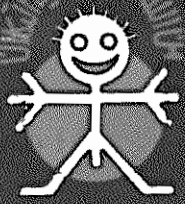
تازه کبیا توی خونده ها و
خونواده ها بیشتر از همه بچه ها
هستن که روز سه شنبه « بونه » توفیق
رو میگیرن و بابا یا ماما ، هم
که ظهر « توفیق » رو بخونه میبرن
اول از همه بچه ها میگیرن میخوانن
ما اولی که بالای روزنومه
شو ما نوشتیم « این روزنامه متعلق به
بچه های ۹ ساله تا ۹۹ ساله است »
خیال میکردیم شوخیه ولی حالا
خودمون میفهمیم که جدی بوده !

بهر حال هیشکی حدودش
نشه ! ... کاکا توفیق رفیق همه هاست :
... بچه ، گنده ، پسر ،
جوون ، زن ، مرد ، محصل ، کاسب ،
اداره جاتی ، کارگر ، زارع ، استاد ،
شاگرد ، غیر شاگرد ، شنبه زار ،
یکشنبه زار ، دوشنبه زار ،
همه و همه حتی معمولی!

روزنامه نگاه

توزینا

انتقادی، اجتماعی، سیاسی



چونک استیلا حکومت با شریکانش
حقایق سرگرم از آن کوه کوه

سرور حسین توفیق

صاحب امتیاز و مدیر: حسن توفیق

رئیس هیئت تحریریه: دکتر عباس توفیق

توزینا روزنامه انتقادی، اجتماعی، سیاسی است که در تهران منتشر می‌گردد.

۱- ورود «شکر» آزاد شد. ۲- ورود «پنیر» هم آزاد شد.



نماینده فسنجون:

من از دولت تقاضا میکنم لایحه ورود «شکر»
و لایحه ورود «پنیر» را پس بگیرد، بجایش من
این لایحه! ورود «شکر پنیر» را تقدیم میکنم!؟

کتابخانه
اینها وقت
باشد کتاب
کتابخانه